

تحلیل گفتمانی نگاه بازیگر آمریکایی و ایرانی به مفهوم تروریسم

عباسقلی عسگریان^۱

استادیار و عضو هیأت علمی دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه

صارم شیراوند^۲

کارشناسی ارشد مطالعات اوراسیا دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه

مجید نجفپوری ترکمان^۳

کارشناسی ارشد مطالعات خاورمیانه و شمال آفریقا دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه

میلاد ادیب سرشکی^۴

کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۵/۲۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۳/۱۸

چکیده

گفتمان نظامی از دلالت‌های مرتبط به هم است که در چارچوب آن رویه‌های اجتماعی شکل می‌گیرد و تعامل «خود» و «دیگری» بر ساخته و واقعیت معنادار می‌شود. ساختارهای معنایی به تکوین هویت‌ها و ترجیحات می‌پردازند. هویت‌یابی و جایابی شدن هویت‌ها در هر نقطه، در هر نوع منظومه گفتمانی قرین شکل‌گیری مرزهای سیاسی است. مرزهای سیاسی موجب می‌شود که استقرار هویت‌ها در فضای سیاسی در برابر غیریت‌های رادیکال، معنا و مفهوم یابند. سؤال پژوهش این است که فرایند معنادار شدن پدیده تروریسم از منظر بازیگر آمریکایی و ایرانی چگونه قابل تحلیل است؟ فرضیه پژوهش این است که در نگاه بازیگر آمریکایی و ایرانی به مفهوم تروریسم، رویه‌های گفتمانی در بر ساختن «خود» و «دیگری» و نوع نگاه به تروریسم نقش بسیار مهمی دارد. در واقع نوع نگاه به تروریسم، از منظر این دو بازیگر، نمود بارزی از مفصل‌بندی یک پدیده، با رویه‌های گفتمانی و براساس اسطوره‌ها و آرمان‌های هر یک از دو بازیگر در بر ساختن «دیگری» تروریسم است. آرمان‌های هر یک از این دو بازیگر به عنوان نماد اسطوره‌ای در هویت و گفتمان سیاست خارجی، از یک طرف می‌تواند هویت ملی و بازنمایی هویت و تفاوت را مهیا نماید و از دیگر سو خط‌مشی‌های سیاست خارجی را هدایت نماید یا رویداد و پدیده‌ای چون تروریسم را بازنمایی نماید. در این پژوهش روش تحقیق بر اساس روش تحلیل گفتمان است.

واژه‌های کلیدی: تحلیل گفتمان، هویت، خود و دیگری، تروریسم، بازیگر آمریکایی و ایرانی

1. Abbas110as@yahoo.com

2. Sarem_shiravand@yahoo.com

3. Majid.apple@gmail.com

4. milad.adib@gmail.com



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام

تروریسم یکی از واژه‌های مبهم در عرصه بین‌المللی است که به علت پیچیدگی مفهوم و مصادیق آن با نوعی بحران معنا در تعریف و تحدید قلمرو آن مواجه هستیم. به نظر می‌رسد تعاریفی که از تروریسم و ابعاد آن ارائه شده بیش از آنکه منطبق بر عینیت‌گرایی و پذیرش ثنویت ارزش/واقعیت باشد، برگرفته از برساخته‌های گفتمانی و تبلیغی است (سلیمانی، ۱۳۸۵، ۲۶۱). درواقع باید اذعان داشت که مسأله اصلی در تحلیل گفتمانی تروریسم این است که چگونه این مفهوم به واسطه جایابی و نزول در درون شبکه‌ای از روابط و ساختار قدرت و دانش، به عنوان سوژه تشکیل می‌شود. در اینجا شاهد این مسأله خواهیم بود که تروریسم عمیقاً با روابط قدرت درآمیخته شده و همپای پیشرفت اعمال قدرت پیش‌روی می‌نماید. در تحلیل گفتمان تروریسم باید به یک نکته مهم اذعان داشت و آن اینکه در آن باید روابط دانش و قدرت و پیوند مفصل‌بندی‌های گفتمانی با حوزه‌های غیر گفتمانی مورد تأکید و توجه قرار گیرد.

از دیدگاه دانشمندانی همچون ساموئل هانتینگتون، با پایان جنگ سرد در دهه ۱۹۹۰ میلادی، عصر برخورد تمدن‌ها در قالب گفتمانی جدید آغاز شد. حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا و پیامدهای آن که ایالات متحده و غرب از آن با عنوان کلی «جنگ با تروریسم» یاد می‌کنند، سرفصل تازه‌ای در این برخورد بود. تروریسم در این وضعیت جدید، هم انگیزه اعمال و بروز اشکال مختلف قدرت و هم نتیجه به هم خوردن تعادل قدرت و بالاخره هم بهانه‌ای برای مبارزه با قدرت‌های دیگری است. در این ارتباط، ایالات متحده آمریکا به عنوان یکی از محورهای اصلی ژئوپلیتیک جهان بنا بر رویکردهای امنیتی-سیاسی و مقتضای منافع ملی خود، بازتعریف و تفسیر دیگری از آن دارد. این بازتعریف در قالب گفتمان ژئوپلیتیکی در جهت ورود به فضاها و جغرافیایی و اعمال قدرت در کشورهای خاورمیانه انجام شده است. سؤال پژوهش این است که فرایند معنادار شدن پدیده تروریسم از منظر بازیگر آمریکایی و ایرانی چگونه قابل تحلیل است؟ فرضیه پژوهش این است که در نگاه بازیگر آمریکایی و ایرانی به مفهوم تروریسم، رویه‌های گفتمانی در برساختن «خود» و «دیگری» و نوع نگاه به تروریسم نقش بسیار مهمی دارد. درواقع نوع نگاه به تروریسم، از منظر این دو بازیگر، نمود بارزی از مفصل‌بندی یک پدیده، با رویه‌های گفتمانی و بر اساس اسطوره‌ها و آرمان‌های هر یک از دو بازیگر در برساختن «دیگری» تروریسم است. آرمان‌های هر یک از این دو بازیگر



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهش‌های بای جهان اسلام

به عنوان نماد اسطوره‌ای در هویت و گفتمان سیاست خارجی، از یک طرف می‌تواند هویت ملی و بازنمایی هویت و تفاوت را مهیا نماید و از دیگر سو خط‌مشی‌های سیاست خارجی را هدایت نماید یا رویداد و پدیده‌ای چون تروریسم را بازنمایی نماید. در این پژوهش روش تحقیق بر اساس روش تحلیل گفتمان است.

۱) چهارچوب تئوریک: نظریه گفتمان لاکلا و موفه

در میان نظریات تحلیل گفتمان، نظریه این دو اندیشمند سیاسی از قابلیت فوق‌العاده‌ای در تبیین پدیده‌های سیاسی و اجتماعی برخوردار است (شیخ‌الاسلامی و شیراوند، ۱۳۹۲: ۸۵). در منطق گفتمان همواره دو مؤلفه اصولی در شکل‌گیری اولیه گفتمان‌ها مؤثرند؛ یکی عنصر رضایت: این عنصر به افرادی دلالت دارد که علاقه‌مندند در ساحت گفتمان نزول کنند و نظام مشروعیت آن - را بپذیرند و دیگری قدرت که با آن، عناصری که به نوعی مناسبات مشروعیت و هژمونی را قبول ندارند طرد و نفی می‌شوند. گفتمان‌ها می‌کوشند به وسیله - اعمال قدرت بر یکدیگر پیروز شوند و از آنجا که پیروزی، هیچ گفتمانی از پیش تعیین شده نیست، نقش اساسی قدرت در بقا یا سرعت نابودی گفتمان‌ها بیش از پیش مشخص می‌شود..

(Faerchlough, 2001: 46)

۱- مفصل بندی^۱:

هر عملی که میان عناصر پراکنده ارتباط برقرار می‌کند، درواقع کنشی است میان دال‌ها و نشانه‌هایی که معنای آن تثبیت نشده است (عناصر^۲) و چنان رابطه‌ای ایجاد می‌کند که هویت و معنای اولیه آن‌ها تعدیل و دگرگون شده و هویتی جدید می‌یابند. درواقع گفتمان، پیکره نظام‌مندی است که از مفصل‌بندی عناصر و مفاهیم مرتبط حاصل می‌شود (Laclau and Mouffe, 1985: 105).

۲- دال و مدلول:

این دو مفهوم در نظریه لاکلا و موف دارای نقش کلیدی و اساسی هستند. دال‌ها، نشانه‌ها

1. Articulation

2. elements

مفاهیم و نمادهایی انتزاعی یا حقیقی هستند که در چهارچوب‌های گفتمانی خاص بر معانی خاص دلالت می‌کنند. معنا و مصداقی که دال بر آن صدق می‌کند مدلول نامیده می‌شود. درواقع با دیدن مدلول دال مورد نظر برایمان معنا می‌شود. دال مرکزی، نشانه‌ای است که سایر نشانه‌ها در اطراف آن نظم می‌گیرند، به عبارتی نماد یا مفهومی است که سایر دال‌ها حول محور آن جمع و مفصل‌بندی می‌شوند. گفتمان یک نظام معنایی منسجم است، که هسته اصلی و مرکزی آن دال برتر می‌باشد که نیروی جاذبه این هسته مرکزی سایر نشانه‌ها را جذب می‌کند. درواقع در سایه مفصل‌بندی دال‌ها حول محوری دال مرکزی است که انسجام معنایی حاصل می‌گردد. (Laclau and Mouffe, 1985: 112).

۳- منازعه^۱:

در نظریه لاکلا و موفه هویت همواره گفتمانی و در نتیجه تثبیت نشده است. آنتاگونیسم^۲ یا تنازع به هویت شکل می‌دهد. فهم نظریه گفتمان بدون فهم مفهوم ضدیت و غیریت ناممکن است. هویت یک گفتمان، صرفاً در تضاد با گفتمان‌های دیگر امکان‌پذیر است. خصومت و غیریت یک عامل بیرونی است و باعث شکل‌گیری و انسجام گفتمان و درعین حال تهدید و فروپاشی آن می‌شود. خصومت به رابطه یک پدیده با چیزی بیرون از آن اشاره دارد که نقش اساسی در هویت بخشی و تعیین آن پدیده ایفا می‌کند. خصومت عمل کردی دوگانه دارد: از یک طرف مانع عینیت و تثبیت گفتمان‌ها و هویت‌هاست و از سوی دیگر سازنده هویت و عامل انسجام گفتمانی است. بنابراین هویت‌ها گفتمانی‌اند و موقعیت‌هایی هستند که در درون گفتمان‌ها ایجاد می‌شود و در تمایز با غیر شکل می‌گیرند. لذا ارتباطی و نسبی‌اند و هیچ‌گاه کاملاً تثبیت نمی‌شوند و همانند گفتمان‌ها تغییر پذیرند (Jorgensen and Philips, 2002: 43).

۴- منطق تفاوت^۳ و زنجیره هم‌ارز^۴:

منطق تفاوت، به خصلت متکثر جامعه اشاره می‌کند و بر تفاوت‌ها و تمایزهای میان نیروهای



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهش‌های بانی جهان اسلام

۱۴۸

سال پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۴

1. discourse
2. Antagonism
3. Logic of Difference
4. Chain of Equivalence

اجتماعی تأکید می‌کند و می‌کوشد تا از طریق تأکید بر تفاوت‌ها زنجیره هم‌ارزی موجود را به هم بریزد. در اینجا است که مفهوم غیریت^۱ برجسته می‌شود. غیریت مفهومی است که ما را به منطق تفاوت رهنمون می‌گردد. منطق یا زنجیره هم‌ارزی منطق ساده‌سازی فضای سیاسی است. در عمل مفصل‌بندی دال‌های اصلی با هم در زنجیره هم‌ارزی ترکیب می‌شوند. این دال‌ها که نشانه‌های بی‌محتوایند از طریق زنجیره هم‌ارزی با سایر نشانه‌هایی که آن‌ها را از معنا پر می‌کند ترکیب می‌شوند و در مقابل هویت‌های منفی دیگری قرار می‌گیرند که تهدید-کننده آن‌ها به نظر می‌رسند. (De-vos:2003,165). گفتمان‌ها از طریق زنجیره هم‌ارزی تفاوت‌ها را می‌پوشانند. جامعه ذاتاً متکثر است. زنجیره‌ی هم‌ارزی این تکثر و تفاوت‌ها را پوشش می‌دهد و به آن‌ها نظم و انسجام می‌بخشد.

۵- بی‌قراری و تزلزل گفتمان :

گفتمان‌ها و هویت‌ها به‌خاطر وجود خصومت و وابستگی به غیر متزلزلند. غیر هم شرایط امکان و ایجاد هویت را فراهم می‌آورد و هم آنرا تهدید می‌کند و در معرض فروپاشی قرار می‌دهد. تزلزل و بی‌قراری‌ها امکان ظهور سوژه‌ها و مفصل‌بندی‌های جدید را فراهم می‌کنند، به عبارتی به موقتی بودن گفتمان‌ها و عینیت‌های اجتماعی اشاره دارد. در بی‌قراری هیچ غایتی نیست که تغییر را هدایت کند فقط تصادف است و امکان. از این رو بی‌قراری به امکانی بودن و تصادفی بودن صورت‌بندی‌های اجتماعی نیز اشاره دارد. آزادی از دیگر دستاوردهای بی‌قراری است. هر چه تعیین‌کنندگی و جبر ساختاری کمتر باشد، آزادی بیشتر و حوزه فعالیت سوژه وسیع‌تر خواهد بود (Laclau:1990,60).

۶- هژمونی^۲ و استیلاء

لاکلا و موفه از انعطاف‌پذیری رابطه‌ی دال و مدلول استفاده می‌کنند و آن را با هژمونی پیوند می‌دهند. بدین شکل که اگر بر سر معنایی خاص برای یک دال در جامعه اجماع حاصل شود، به عبارت دیگر افکار عمومی معنایی مشخص را برای آن هرچند به‌طور موقت بپذیرد و تثبیت نماید، آن دال هژمونیک می‌شود و با هژمونیک شدن دال‌های یک گفتمان، کل آن

1. Otherness

2. Hegemony

گفتمان هژمونیک می‌شود. تثبیت موقت هویت‌ها، اصل‌ترین کار ویژه هژمونی در گفتمان است. هژمونی، که غایت یک گفتمان محسوب می‌شود، حول این موضوع است که در عرصه سیاست و اجتماع، نیروی برتر چه کسی است. به عبارت دیگر کدام نیروی سیاسی در مورد شکل‌های مسلط رفتاری در جامعه تصمیم خواهد گرفت و در مورد اینکه کدام تعاریف از دال‌ها و مدلول‌ها در جامعه مسلط باشد و در افکار عمومی چه معانی تثبیت گردد (مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۲۰۹).

۲) بررسی تبارشناسانه مفهوم تروریسم

در فرایند تحولات پس از جنگ سرد، برخی از نظریه‌پردازان غربی تلاش دارند تا نیروهای مذهبی را به عنوان نماد تروریسم معرفی نمایند. این گونه افراد تلاش دارند تا فرادستی جهان غرب بر اساس مطلوبیت‌های نظامی - اقتصادی تثبیت نمایند (Fronk, 2004: 61).

جهت ورود به گفتمان تروریسم ابتدا باید آن را تعریف کنیم تا پاکسازی معنایی صورت گیرد. همچنین پاکسازی معنایی سبب می‌شود تا گفتمان تروریسم از گفتمان ضد تروریستی متمایز شود. واژه ترور به معنی ترساندن و ترس و وحشت است. تروریسم به معنای مختلف آمده است از جمله؛ نظام یا رژیم وحشت، حکومت وحشت، کاربرد سیستماتیک ارباب یا خشونت پیش‌بینی‌ناپذیر بر ضد حکومت‌ها، مردان یا افراد برای دستیابی به یک هدف سیاسی و غیره (دردیان، ۱۳۸۲: ۲۰-۲۱). اساساً تروریسم استفاده غیرقانونی از خشونت یا تهدید به خشونت بر ضد اشخاص یا اموال به قصد پیشبرد اهداف سیاسی یا اجتماعی است. هدف از تروریسم ایجاد رعب و وحشت یا واداشتن حکومت، افراد یا گروه‌ها به تغییر رفتار یا سیاست‌هایشان است (لیمن و پاتر، ۱۳۸۲: ۹۸). تعاریف سازمان ملل از تروریسم در طول تاریخ کاری خود در قرن گذشته بیشتر حول مصادیق تروریسم جریان داشت، گروگان‌گیری، هواپیماربایی، بمب‌گذاری و غیره از گزینه‌هایی بودند که پیرامون آن در مجامع عمومی سازمان ملل پرداخته شد. در مجموع می‌توان ۱۹ معاهده بین‌المللی و منطقه‌ای که در خصوص مبارزه با تروریسم شکل گرفته است را عنوان کرد که اهدافی چون: کیفری محسوب شدن تصرف غیرقانونی هواپیما و کشتی‌ها و نیز حمله به آن‌ها، ممنوعیت و مجازات جرائم علیه اشخاص مورد حمایت بین‌المللی به‌ویژه دیپلمات‌ها، مبارزه با گروگان‌گیری، جلوگیری و



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association

جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی - پژوهشی

پژوهش‌های بانی جهان اسلام

۱۵۰

سال پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۴

ممنوعیت استفاده برخی مواد و ابزارهای منفجره برای اهداف تروریستی و ممنوعیت تأمین مالی تروریسم (کریمی پاشاکی و احمدی دهکاء، ۱۳۹۱: ۱۷-۱۸).

در همین ارتباط، تا قبل از جنگ دوم جهانی توزیع خشونت و ترور چه به صورت سیستماتیک و چه فردی بیشتر کوچک مقیاس و در قالب «فلسفه ترور شخصی» دنبال می شد. به عنوان نمونه، در آسیا و خاورمیانه، قتل پترس پاشا نخست وزیر مصر در سال ۱۹۱۰، در ژاپن چندین وزیر مختلف کابینه، دو نخست وزیر پیش از پایان قرن بیستم و یکی هم در سال ۱۹۳۲ به قتل رسید. در اروپا؛ تروریسم ایرلندی در قالب ارتش جمهوری خواه ایرلند، در اروپای شرقی؛ تروریسم ارمنی ها بر ضد سرکوبگری ترک ها از دهه ۱۹۸۰ آغاز شد که با فاجعه قتل عام ارمنیان در جنگ اول جهانی پایان یافت. در اروپای غربی؛ با تبلیغ عملی آنارشیست ها در دهه ۱۸۹۰ آغاز شد. هواداران آنارشیسم بر این باور بودند که بهترین راه محقق ساختن تغییرات سیاسی- اجتماعی انقلابی، به قتل رساندن اشخاصی است که مناصب قدرت را در اشغال دارند (دردیان، ۱۳۸۲: ۳۰-۳۱). تروریسم را می توان در انواع مختلف دسته بندی کرد: ۱- تروریسم دولتی، ۲- تروریسم جنایی، ۳- تروریسم ایدئولوژیک، ۴- تروریسم ملت گرایانه، ۵- تروریست های انقلابی.

شاید بتوان اولین تلاش جامعه جهانی برای مبارزه با تروریسم را در کنوانسیون ۱۹۳۷م، با عنوان «جلوگیری و مجازات تروریسم» که از سوی جامعه ملل ارائه شده بود دانست. در این کنوانسیون تعریف تروریسم عبارت بود از: «اقدامات جنایی که توسط افراد و با بکارگیری روش های وحشت زای علیه دولت مورد نظر یا شخصیت های خاص یا عموم مردم، سازماندهی شده و ارتکاب می یابند» (سندوز، ۱۳۸۲: ۳۴۱).

به عقیده لاکوئر گفتمان اصلی تروریسم در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در واکنش به بی عدالتی های اقتصاد سرمایه داری شکل گرفت. در این دوره علت رو آوردن به تروریسم از سر فقر و ناامیدی و سرکوب سیاسی و اجتماعی عنوان می شود. لاکوئر معتقد است که گفتمان دوم بعد از جنگ جهانی اول شکل گرفت و بعد از جنگ جهانی دوم کامل گردید. در این دوره ماهیت تروریسم در کنار مسائل ملی به مسائل مذهبی و ایدئولوژی جنایی و حتی تجارت مواد مخدر برمی گشت. در واقع در این دوران ماهیت تروریسم شروع به تغییر کرده بود. و عمده ترین گروه های تروریستی گروه های فاشیستی بودند و راست افراطی بودند.



چنین گروه‌هایی نه تنها در حوزه اجتماعی از جایگاه مؤثری برخوردار بودند بلکه می‌توان آثار و نشانه‌های نقش سیاسی آنان را در ارتباط با گروه‌های حکومتی نیز مورد ملاحظه قرار داد. در جهان غرب نه تنها گروه‌های حاشیه‌ای شده به کنش تروریستی مبادرت می‌کردند، بلکه نشانه‌هایی از اقدامات تروریستی توسط دولت و مقامات حکومتی نیز به انجام می‌رسید. موج سوم تروریسم را می‌توان بعد از حادثه یازدهم سپتامبر در سال ۲۰۰۱ دانست که غرب به رهبری آمریکا به طور محسوسی گفتمان تروریسم را منطبق بر بنیادگرایی و اسلام سیاسی نمود و بر این اساس بعد از سقوط شوروی و خلأ پیش آمده برای پیش برد اهداف و منافع آمریکایی، انسان مسلمان را دگر و غیر خود تعریف نمود که رسالت مقابله با این دگر خشونت طلب را بر عهده خود دانسته است (Ruppert, 2004: 11-12).

۳) فضای گفتمانی آرمان آمریکایی و حاکمیت آن بر گفتمان سیاست خارجی این کشور
در چهارچوب گفتمان آرمان آمریکایی، باید به این نکته مهم توجه داشت که این گفتمان شامل چه دال‌هایی می‌شود و در تداوم هویت آمریکایی چقدر تأثیر داشته است. بر این اساس دال‌هایی همچون استثنا گرایی، هژمونی خیرخواه، آزادی، دموکراسی، لیبرالیسم و مذهب مسیحیت نقش اساسی و مهمی را ایفا نموده‌اند.

در فضای گفتمانی آرمان آمریکایی، باور خودبرتر بینی آمریکایی‌ها در قالب سیاست استثناگرایی^۱ دولت‌های آمریکایی، کاری کرده است که خود را مجاز به هر تصمیمی بدانند. اولین بار الکسی دوتوکویل، ویژگی استثناگرایی آمریکایی را در تحلیل جامعه آمریکایی به کار برد که به تمایز تاریخی، فرهنگی، نهادهای خاص سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اشاره دارد. همچنان که کیسینجر تأکید می‌کند: «آمریکا می‌گوید که اگر دنیا واقعاً خواهان صلح است، باید توصیه‌های اخلاقی این کشور را به کار ببندد». آمریکایی‌ها در عمر کوتاه کشورشان هزاران مداخله در نقاط دیگر را با همین مبنا توجیه کرده‌اند. هنری کیسینجر در این زمینه معتقد است: «هیچ کشوری به اندازه آمریکا نسبت به درگیر شدن در دیگر کشورها - حتی زمانی که با آن‌ها پیمان اتحاد منعقد کرده - بی‌میل نبوده است. (کیسینجر، ۱۳۸۷). شهری بر بالای تپه، ملتی خاص، آمریکایی متفاوت از دیگر کشورها این‌ها اصطلاحاتی هستند که به صورت



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهش‌های بای جهان اسلام

۱۵۲

سال پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۴

مکرر می‌توان آن‌ها را در ادبیات ملت آمریکا یافت.

یکی از دال‌هایی که در ساحت گفتمان آرمان آمریکایی نزول کرده است دال هژمونی خیرخواه است. ویژگی اصلی این دال، تمایز مانوی میان خیر و شر و بازنمایی هویت آمریکایی در محور خیر می‌باشد. بر این اساس است که آمریکایی‌ها با تعریفی از هویت خود که بر اساس گفتمان آرمان-گرایانه‌شان می‌باشد بر مفاهیمی همچون استثنائگرایی و عقایدی نظیر وعده الهی و ایجاد شهری بر بلندی تأکید می‌نمایند. باور به برگزیده بودن از جانب خداوند از ویژگی‌های اساسی هویتی آمریکایی‌ها قلمداد می‌شود. این گونه است که آمریکا برای خویش رسالتی مبنی بر اشاعه و گسترش ارزش‌های آمریکایی قائل شده است و در پی آن خود را یک هژمونی خیرخواه نموده است (Huntington, 1999: 38).

فضاها و رویه‌های گفتمانی، خیرخواهی و استثنا بودن را در مرکز هویت بخشی گفتمان آرمان آمریکایی قرار داده است. فضاها و گفتمانی لیبرالیسم و دموکراسی خواهی، مذهب مسیحیت، حقوق بشر و آزادی به-عنوان گفتمان‌های هویتی شکل‌دهنده به هویت آمریکا، بازتاب بستر هنجاری آرمان‌های آمریکایی هستند که در آن مرزهای «خود» و «دیگری» مشخص می‌شود. درواقع گفتمان آرمان آمریکایی بر اساس ارزش‌های دموکراتیک مشترکی تکوین یافته که در تمدن غربی و پایه‌های مسیحی آن رشد نموده است (Myrdal, 1962, 21-26). در این فضاها و گفتمانی فهم نخبگان از هویت آمریکایی تولید و بازتولید می‌شود. درواقع درک وضعیت کنونی در پیوند گذشته و حال، نمونه‌ای از بازنمایی سرنوشت مشترک در فضاها و رویه‌های گفتمانی است. این آرمان آمریکایی، بخش پیچیده‌ای از فرمول‌بندی دموکراتیک محسوب می‌گردد که به‌عنوان اهداف رفتار جمعی در آرمان‌های آزادی، برابری و مساوات و برادری انعکاس یافته است و در اعلامیه استقلال، مقدمه قانون اساسی و بسیاری از اسناد عمومی دیگر مکرراً تکرار شده و آمریکا را به‌عنوان سرزمین آزادی و فرصت‌ها، دموکراسی و مهد آزادی نشان داده است. درواقع بر اساس بستر تاریخی، کوشش آمریکایی‌ها جهت کسب استقلال، دموکراسی و توسعه و گسترش آزادی، هویت ملی آن‌ها را در قالب گفتمان آرمان آمریکایی ساخت و پرداخت نموده که تاکنون تداوم داشته و قادر است دورنما و چشم‌انداز آینده را مشخص و معین نماید. (Reuter & DuBois, 1944: 115-116) بر اساس رویکرد گفتمانی ارنستو لاکلاو و شانتال موف، حیات و ممات گفتمان‌های استیلاجویانه و هژمون،



غالباً در سایه وجود یک غیر یا دشمن معنا و مفهوم پیدا می‌کند. براین اساس، وجود همبستگی یک دشمن یا غیر برای مرزبندی‌های سیاسی یک گفتمان، امری حیاتی و اجتناب‌ناپذیر به محسوب می‌گردد. (هوارث، ۱۳۷۷: ۱۶۵). براین اساس، گفتمان لیبرال دموکراسی غربی ناگزیر از غیریت‌سازی/دگرسازی‌های مستمر و متناوب است. این غیریت‌سازی‌ها و حاشیه‌رانی‌ها امری حیاتی و گریزناپذیر برای ادامه بقای گفتمان لیبرالیسم غربی به شمار می‌رود. بنابراین، چرایی این مسئله قابل فهم است که چرا گفتمان حاکم بر سیاست خارجی ایالات متحده در دوران معاصر همیشه معطوف به یک غیر خارجی بوده است. هویت این غیر خارجی در مقطعی مانند اواسط جنگ دوم جهانی (پس از حمله هیتلر به روسیه) فاشیسم و نازیسم تعریف و تحدید می‌شود؛ و کمی بعدتر، پس از شکست آلمان و ایتالیا در مقابل متفقین هویت این دگر دچار دگردیسی شده و از اروپای غربی به اروپای شرقی تغییر مکان می‌یابد و این بار کمونیسم و هویت اتحاد جماهیر شوروی به عنوان دگر اصلی گفتمان لیبرال - دموکراسی غربی رخ می‌کند.

بر این اساس، مفهوم‌سازی و مصداق‌سازی آمریکا از تروریسم و تروریست‌ها جدیدترین حلقه از زنجیره طولانی غیریت‌سازی‌ها در سیاست خارجی این کشور به شمار می‌رود که پس از فروپاشی شوروی در دستور کار جریان نو محافظه‌کار آمریکا قرار گرفت. در آغاز هزاره جدید و تحت تأثیر واقعه یازدهم سپتامبر گفتمان حاکم بر سیاست خارجی آمریکا با ادعای مقابله با تهدیدات نوظهور پس از فروپاشی شوروی در قالب استراتژی مبارزه با تروریسم تعریف شد. با این وصف، تصویر تروریسم در گفتمان غرب پس از یازدهم سپتامبر، ادامه همان رویکرد دگرسازانه‌ای است که بر مبنای آن پویایی، ماجراجویی و فراملی بودن مرزهای سیاست خارجی آمریکا تنها در سایه وجود یک تهدید فراگیر جهانی معنا و مفهوم می‌یابد که حدود یک دهه است این نوع تهدید، تروریسم خوانده می‌شود.

در واقع، تروریسم و مبارزه با آن یک کنش گفتمانی آنتاگونیستی است که لیبرال دموکراسی غربی آن را در چارچوب کلی دگرسازی رادیکال^۱ دنبال می‌کند. هویت این دگر یا غیر در گفتمان حاکم بر سیاست خارجی ایالات متحده گاه کمونیسم معرفی می‌شود و گاه اسلام سیاسی به عنوان تروریسم و پیروان آن به عنوان تروریست‌ها نام‌گذاری می‌شوند. حوادث

تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که به عنوان بزرگترین حادثه تروریستی هزاره گذشته در رسانه‌های جهان معرفی می‌شود، ایالات متحده را از بحران معنایی و رفتاری یک دهه پس از تجزیه شوروی رهانید و موفق شد «تروریسم» را به جای «کمونیسم» به عنوان تهدیدهای جهانی نشانده و معرفی کند. استراتژیست‌های کاخ سفید در گام بعدی به تعریف مصادیقی برای مفهوم تروریست بر اساس منافع و انگیزه‌های سیاسی خود پرداختند. در این گزینش برخی گروه‌ها و کشورهای مسلمان انتخاب شدند. در مرحله بعدی کتاب‌های زیادی در غرب منتشر شد که اسلام سیاسی را به عنوان منشأ و خاستگاه تروریسم بین‌المللی معرفی می‌کرد (Pratt, 2005, Cook, 2005, Pedahzur, 2004).

در حقیقت، این روایت آرمانی با ارجاع به تجربیات تاریخی آمریکا، روایتی از پیرامون خود به دست می‌دهد که از طریق آن برساخته هویتی در پیوند با گذشته، حال و آینده به تعریف دیگری می‌پردازد. تعریف دیگری به عنوان بنیادگرا می‌تواند امنیت را در سطح هستی شناختی و حفظ وضع موجود هویتی یاری رساند. بر اساس این دیدگاه ثبات هویت، امنیت را برای کارگزار آمریکایی مهیا می‌کند و به همین علت هویت مهم تلقی می‌شود. کنشگر برای دستیابی که به اهداف خود نیازمند ثبات هویت و بازتولید مداوم آن است. این ثبات هویت برای بازیگران از طریق تعریف دیگری و درواقع با غیریت‌سازی و حاشیه‌رانی گفتمانی که انجام می‌دهند مقدور می‌شود (Mitzen, 2006). برای ایجاد یک فضای تک‌قطبی و مدیریت جهان، سلطه و حاکمیت یک کشور در نظام ژئوپلیتیک جهانی به تنهایی کافی نیست، بلکه سلطه تنها زمانی ظاهر و تثبیت می‌شود که نحوه و نوع اندیشیدن و شیوه عمل و کارکرد جامعه‌ای که در آن یک دولت حامی و سلطه‌گر وجود دارد بتواند به طرق گوناگون انواع ممکن و احتمالی اندیشیدن و شیوه‌های عمل و کارکرد دیگر جوامع را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار دهد. چنین عملکردها و خصوصیات اجتماعی که با ایدئولوژی حاکم بر جامعه هژمونیک جهانی همراه و همساز می‌گردند بلوک تاریخی را تشکیل می‌دهند که می‌تواند در سطح بین‌المللی به بلوک ضد سلطه جهانی تبدیل شود و از این طریق اساس و پایه‌های نظم مدنظر خود عرصه جهانی را بنا سازد (Dedeoglu & Bermuda, 2003: 82). کشورهایی که قادر به تعریف قواعد و هنجارهای سیستم بین‌المللی هستند می‌توانند هنجارها، ایدئولوژی و کنش خاصی را که مغایر با موقعیت سلطه آن‌ها تلقی می‌شود، تفکر و عمل تروریستی



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association

جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی-پژوهشی

پژوهش‌های بای جهان اسلام

۱۵۶

سال پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۴

جلوه دهند و به این ترتیب دشمنان و رقیبان ضد سلطه خود را به شکل «دگر» خود و در قالب تعاریفی جدید نمایش دهند (Townsend, 2002: 47). همچنان که جورج بوش بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر می‌گوید: «کشور آمریکا به گونه‌ای مستحکم و با صبر و حوصله، دو هدف امنیتی را پیگیری می‌کند؛ در ابتدا ما به مقابله با برنامه‌ها، اردوگاه‌ها و مجموعه‌های سازمان‌یافته تروریستی خواهیم پرداخت. ما عدالت را در مورد گروه‌های تروریستی اعمال خواهیم کرد. دوم اینکه، ما باید به موازات جلوگیری از گروه‌های تروریستی، به مقابله با رژیم‌هایی مبادرت ورزیم که در صدد دستیابی به سلاح‌های شیمیایی، بیولوژیک و هسته‌ای می‌باشند؛ کشورهای که به عنوان تهدید برای آمریکا و سایر جهان محسوب می‌شوند» (مصلی نژاد، ۱۳۸۷: ۲۶۲). قدرت سلطه‌گر جهانی مخالفان و دشمنانش را به عنوان مخالفان سیستم آزادی‌خواه بین‌الملل و «تروریست» تعریف می‌نماید. در واقع برداشت هر حکومتی از ترور و تروریسم بر اساس الگوهای دوستی و دشمنی آن شکل می‌گیرد که خود زمینه ظهور انواع دگرسازی‌ها و مصادیق برای مفهوم کلی تروریسم را فراهم می‌سازد. از میان دگرسازی‌های متفاوت و متضاد تنها قدرت مسلط و سلطه‌گر جهانی است که می‌تواند به دسته‌بندی تروریسم و گروه‌های تروریستی اقدام کند و ترور را در قالب خشونت سیاسی نامشروع بد و خشونت طلب معرفی نماید.

پس از فروپاشی شوروی و به‌ویژه تحت تأثیر حوادث یازده سپتامبر، تروریسم و تروریست‌ها از هویتی ضد دینی و ضد خدایی کمونیسم خارج شده و هویتی اسلامی به خود گرفته‌اند. در عصر کنونی اسلام رادیکال یا بنیادگرا ضد سلطه غرب ارزیابی می‌شود. اسلام سیاسی، آن‌گونه که ساموئل هانتینگتون در کتاب چالش بین تمدن‌ها می‌نویسد، جدی‌ترین تهدید علیه هویت و تمدن غرب پس از فروپاشی کمونیسم قلمداد می‌شود. بدین ترتیب، تنها قدرت‌های مسلط هستند که از توانایی هنجاری - فکری، مشروعیت اخلاقی و بالاخره قدرت قهری در تعیین قواعد تروریسم شناسی برخوردارند و می‌تواند «دگر» خود را به عنوان تهدید جهانی بر ساخته و برچسب تروریست به آن بزنند. پروسه برچسب‌زنی از طریق کمک نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل و شورای امنیت تسهیل می‌گردد. بر این اساس فیلیپ جنکینز معتقد است: «با در نظر گرفتن نمونه عراق، لاجرم این پرسش مطرح می‌شود که آیا تروریست خواندن یک فرد، گروه یا دولت خاص در واقعیت امر اعمال و رفتار سیاسی آن

را بازتاب می‌دهد یا صرفاً پروسه‌ای سیاسی و سیاست رسانه‌ای است که قدرت‌های برتر از آن به‌عنوان پوشش برای برچسب‌زنی خود استفاده می‌کنند» (Jenkins, 2003: 166). وی به‌طور خاص به ایالات متحده اشاره می‌کند که بعد از واقعه یازدهم سپتامبر با توسل به قدرت مقاومت ناپذیرش، دشمنان خاص خود را «تروریست» تعریف می‌کند (سلیمانی، ۱۳۸۵: ۱۹۰).

۴) فضای گفتمانی، آرمان و اسطوره ایرانی و حاکمیت آن بر گفتمان سیاست خارجی

جمهوری اسلامی ایران

رویه‌های گفتمانی هر کدام بر اساس عوامل و عناصر گوناگونی شکل گرفته و تقویت شده‌اند. تاریخ ایران که تحت تأثیر رویه‌های گفتمانی اسطوره‌ها و جلوه‌های شکوه و افول این سرزمین ساخته شده است؛ دین اسلام و مذهب تشیع از رابطه دین‌خواهی انسان ایرانی نشأت گرفته و مفاهیمی همچون عدالت‌طلبی و ظلم‌ستیزی، نفی سبیل، آرمان مهدویت و نهضت حسینی مذهب تشیع، مقوم‌بخش ساختار این هویت شده‌اند؛ وجود ماهیت ضد استعماری و استقلال‌طلبی در منبع گفتمانی جهان‌سوم‌گرایی از یک‌سو تحت تأثیر زمینه‌ها و تجارب داخلی ایرانیان است، که با نظام معنایی و رویکرد کشورهای استعمارستیز همسو شده و درصدد اصلاح و تعدیل نظم و وضع بین‌المللی موجود است؛ هویت و نظام مفهومی انقلابی‌گری منبعث از استقلال‌طلبی، دگرگونی در نظام بین‌الملل مستقر، حمایت از مستضعفین و مبارزه با مستکبرین است و عناصر ژئوپلیتیک ایران که با روحيات، رویه‌ها و به‌طور کلی پدیده‌های انسانی در ارتباط بوده، به‌صورت غیرمستقیم و نسبی بر شکل‌گیری هویت ملی و کنش در رفتار خارجی تأثیر می‌گذارند.

فضاها و رویه‌های گفتمانی اثرگذار بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قالب فضای گفتمانی گذشته‌گرایی و تاریخ‌گرایی، گفتمان اسلام شیعی، گفتمان جهان‌سوم‌گرایی و نهایتاً گفتمان انقلاب اسلامی هستند.

۱) فضای گفتمانی گذشته‌گرایی، تاریخ‌گرایی؛ در این فضای گفتمانی، تاریخ پرفراز و نشیب هزاران ساله ایران تا دوران معاصر که از یک طرف مشتمل بر پیشرفت‌های فرهنگی، تمدنی و تشکیل امپراتوری‌های قدرتمند و با شکوه است و از سوی دیگر خاطرات تلخی نظیر تهاجم، اشغال و ویرانی‌ها را در حافظه خود دارد. هویت یک دولت با ارجاعاتی ارزشی



فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهش‌های بانی جهان اسلام

۱۵۸

سال پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۴

به گذشته و همین‌طور آینده کشور شکل می‌گیرد. دولت‌ها با «روایت»^۱ تاریخ به شیوه‌ای خاص، آن را پشتوانه عملکرد امروزی خود قرار می‌دهند (متقی و کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۱۹). نکته مهم این است که تاریخ یک منبع مهم، جهت «برساختن» جهان است. ایرانیان همان‌گونه که حاصل تاریخ خود هستند، به‌نوعی دوباره تاریخ خود را می‌سازند. آن‌ها با ساختن و روایت مجدد تاریخ خود، خود را به گذشته پیوند می‌زنند. در چهارچوب این روایت از حافظه تاریخی است که، مردمان ایران «خود» و «دیگری» را تعریف می‌نمایند، به نفع یا ضرر آن‌ها اقدام می‌کنند و این اقدامات را مشروعیت بخشیده و مشروع می‌انگارند (توکلی طرقي، ۱۳۸۲: ۹-۲۴). از عناصر مرتبط با تاریخ ایران، اسطوره‌های ایرانی است. (احمدی، ۱۳۸۳: ۱۹۵). درباره آفرینش جهان، ایرانیان باستان معتقد بودند اهورامزدا جهان را آفرید و اهریمن، جهان را به بدی آلوده ساخت؛ به این ترتیب همه موجودات جهان به اهورایی و اهریمنی تقسیم شدند. این دیدگاه با نگرش اسلامی در خصوص عصیان شیطان در برابر پروردگار مطابقت دارد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۷۴). در باور ایرانیان باستان نیروهای شیطانی در نهایت، مقهور اقتدار الهی می‌شوند اما حیات دنیوی انسان تحت تأثیر این دو نیرو است و این خود حکایت از وظیفه و تلاشی دارد که انسان باید در جهت سلطه بر نیروهای اهریمنی در پیش گیرد (ادیب‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۵۵).

۲) گفتمان اسلام شیعی؛ فرهنگ اسلامی و اصول و قواعد اخلاقی آن به‌طور عام و چارچوب فقهی آن به‌طور خاص، تأثیر عمیقی بر درک ایرانیان از محیط اطراف خود و «بایدها» و «نبایدهای» آنان نهاده است. در واقع اسلام یک مجموعه «شناختی» است که در عین حال معیارهای «ارزش‌گذارانه» را نیز با خود به همراه دارد (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۲۲) و یک کنش‌گر معتقد مسلمان از منظر آن به تفسیر از پدیده‌ها و واقعیت‌های بیرونی می‌پردازد. ایرانیان اسلام را با قرائت خاص گفتمان مکتب شیعی در می‌یابند. در ادامه برخی از دال‌هایی که در ساحت این گفتمان نزول نموده‌اند، مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرند.

دال مرکزی گفتمان اسلام شیعی در جمهوری اسلامی حاکمیت الهی است؛ بر اساس این دال، تنها خداوند است که حق حاکمیت بر جهان هستی را دارد و اگر حکومتی توسط بشر شکل گیرد، باید در طول حاکمیت الهی باشد و مشروعیت خود را از جانب خداوند

یکتا بدست آورد. بر اساس این مفهوم، قانون‌گذار اصلی خداوند است که منحصرأ حق قانون‌گذاری دارد و منشأ قدرت حاکمیت مشروع نیز تنها خداوند است. نظر به گفت‌مان انقلاب اسلامی در جمهوری اسلامی، حاکمیت الهی از طریق شکل‌گیری حکومت اسلامی و نه غیر اسلامی به منظور تحقق آموزه‌های اسلام و هدایت جامعه بشری تجلی می‌یابد؛ پس از نظر بسیاری از پژوهشگران، مهم‌ترین شاخص اسلام‌گرایی فقه‌ای، تمسک به آموزه‌های اسلامی در زندگی فردی و اسلامی است (بهرز لک، ۱۳۸۶: ۱۵۶). در گفت‌مان اسلام‌گرایی جمهوری اسلامی، حکومت اسلامی تحقق‌بخش حاکمیت الهی است، از همین رو، در همین جهت مفهوم ولایت فقیه مطرح می‌شود که از نظر امام خمینی این مسأله تضمین‌کننده اسلامی بودن نظام جمهوری اسلامی است و تقوای فقیه مانع استبداد و دیکتاتوری در نظام اسلامی است (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶: ۲۳۱).

یکی از مهم‌ترین دال‌های دیگری که در گفت‌مان اسلامی شیعی مطرح است دال رابطه دین و سیاست است. در حقیقت دال پیوستگی دین و دولت و محوریت خدا در فرهنگ سیاسی ایرانیان، ریشه‌ای ژرف دارد و می‌توان گفت از آغاز تا به امروز مشروعیت سیاسی ریشه‌ای الهی داشته است. (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۹۳-۹۶). بنابراین در گفت‌مان سلطنت شاهان قبل از اسلام ایران، دال درهم‌تنیدگی دو نهاد سیاست و دین نیز وجود داشته است. پس از اسلام ایرانیان و گرایش مذهب تشیع، این پیوند تداوم یافته است. مفهوم خاص «امام» در اندیشه سیاسی شیعه دو ویژگی منحصر به فرد داشت که با برداشت‌های باستانی ایرانیان از جایگاه فرمانروا منطبق بود. اول آن که امام به عنوان جانشین بر حق حضرت محمد(ص)، مشروعیت حکومت خود را به واسطه آیات قرآن کریم و نصوص وارده از پیامبر اکرم(ص)، از خدای متعال می‌گیرد. دوم، «امام» معصوم دارای ویژگی «عصمت» است (قادری، ۱۳۸۳: ۴۹-۵۱).

دال دیگری که بسیار مهم است دال دارالاسلام-دارالکفر است. در واقع، آنچه در اسلام به عنوان ملاک تقسیم میان «درون» و «بیرون» مطرح می‌شود، «عقیده» است. از این منظر اسلام جهان را به لحاظ فکری و عقیدتی به دو منطقه «دارالکفر» و «دارالاسلام» تقسیم می‌کند. فارغ از طرح دیدگاه حداقلی که اینجا مطرح نیست، در دیدگاهی حداکثری، دارالاسلام سرزمین‌هایی است که در قلمروی حکومت اسلام هستند و احکام اسلام در آن سرزمین‌ها نافذ و شعائر و مظاهر دینی در آن‌ها برپا می‌گردد. هنگامی که جزئی از این سرزمین مورد تجاوز دشمنان



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association

جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی-پژوهشی

پژوهش‌های بانی جهان اسلام

۱۶۰

سال پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۴

اسلام قرار گیرد، بر مسلمانان واجب کفایی است که به مقدار احتیاج در مقام دفاع برآیند و در صورت ضرورت، دفاع به صورت واجب عینی در خواهد آمد (عمید زنجانی، ۱۳۶۷: ۲۱۷) که بر همه مسلمانان تا بازگرداندن دوباره آن سرزمین به دارالاسلام، حتمی خواهد بود. در این دیدگاه پس از الحاق سرزمینی به دارالاسلام، امکان خروج آن وجود ندارد.

از دیگر دال‌های مهم در گفتمان اسلام شیعی «عدالت‌طلبی و ظلم‌ستیزی» است. دال عدالت یکی از مؤلفه‌های هویتی و گفتمانی ایرانیان حتی در پیش از اسلام بوده است. گرایش ایرانیان به عدالت با آمدن اسلام و مذهب تشیع جان تازه‌ای گرفت و اصولاً یکی از دلایل گرایش ایرانیان به این مذهب، همین روحیه عدالت‌طلبی آنان بوده است (مجتهدزاده، ۱۳۸۳: ۲۳۲). عدالت و عدالت‌طلبی تنها یک ارزش در سیاست داخلی جمهوری اسلامی نیست، بلکه توانسته است جایگاه ویژه‌ای نیز در سیاست خارجی آن پیدا کند. این دال، گفتمان جمهوری اسلامی را به عنوان یک گفتمان عدالت‌طلب و یک واحد سیاسی عدالت‌جو شکل داده است که بازتاب آن را می‌توان در تأکید بر حمایت از مستضعفین جهان یا حمایت از جنبش‌های رهایی‌بخش در جستجوی عدالت، مشاهده نمود (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۲۲). دال قاعده نفی سبیل در گفتمان اسلام شیعی، یکی از قواعد مهم در تنظیم روابط میان مسلمانان و غیرمسلمانان است که به معنای بسته شدن هرگونه راه تسلط کفار بر مسلمانان است. این قاعده به عنوان «قاعده ثانویه» بر حکم اولیه مسائل حاکم است. (شکوری، ۱۳۶۱: ۳۸۶).

۳) فضای گفتمانی جهان‌سوم‌گرایی، جهان‌سوم‌گرایی نوعی گفتمان و نظام معنایی در سطح بین‌المللی است که ماهیتی ضد استعماری، ضد امپریالیستی و ضد هژمونی دارد. این ساختار انگاره‌ای، مخالف وضع و نظم سیاسی - اقتصادی بین‌المللی موجود بوده و درصدد اصلاح و تعدیل آن جهت نیل به نظم و وضع مطلوب برای تأمین منافع کشورهای جهان سوم یا در حال توسعه است؛ این فضای گفتمانی اصول، قواعد، هنجارها و نهادهای بنیادین نظم بین‌المللی موجود نظیر دولت سرزمینی، حاکمیت ملی و عدم مداخله در امور داخلی کشورها را می‌پذیرد ولی معتقد است نظم موجود بین‌المللی، به‌ویژه نظم اقتصادی باید به نفع کشورهای جهان سوم تغییر و تحول یابد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸ ب: ۱۸۰). این فضای گفتمانی در ایران، همگام و همزمان با چهره نهایی آن در سطح بین‌المللی مراحل تکوین و رونق خود را طی کرد و حتی می‌توان مواردی نظیر سیاست عدم تعهد دکتر مصدق و طرح

دیدگاه نیروی سوم خلیل ملکی را نسبت به آن دارای قدمت در اندیشه سیاسی ایرانیان دانست. به نظر می‌رسد بافت ذهنی اندیشوران سیاسی ایران از چنین رهیافتی بیشتر ناشی از حوادثی است که در دوران استعماری در ایران اتفاق افتاده و اثراتی بسیار مخرب‌تر از دیگر کشورهای پیرامونی آن برجای گذاشته است. موقعیت ژئوپلیتیکی ایران به نحوی بود که این کشور را، به‌ویژه در قرن نوزدهم، به عرصه رقابت قدرت‌های بزرگ اروپایی تبدیل نمود و حیات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن تحت فشارهای متعارض قدرت‌های استعماری قرار گرفت. در ابتدای قرن نوزدهم زمامداران ایرانی ناخواسته به بازی قدرت‌های اروپایی کشیده شدند، در این جدال‌ها و رقابت‌های چندگانه، ابتدا بخش‌های قابل ملاحظه‌ای از سرزمین و جمعیت ایران در مناطق شمالی و شرقی و سپس استقلال سیاسی و اقتصادی این کشور از میان رفت. این درد مشترک عقب‌ماندگی ناشی از استثمار در کشورهای جهان سوم، روشنفکران و حاکمان ایران را به احساس همدردی و تعلق خاطر نسبت به هم نوعان خویش سوق داد (پیشگاهی فرد و زارعی، ۱۳۸۵: ۱۲۲).

۴) گفتمان انقلاب اسلامی: یکی از دال‌های مهم گفتمان انقلاب اسلامی، دال تجدیدنظر طلبی در نظام بین‌الملل است. جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان نظام سیاسی برآمده از انقلاب، یکی از جلوه‌های صدور ارزش‌های انقلاب در نظام بین‌الملل را طرح دیدگاه‌های خود در خصوص ضرورت اصلاح مناسبات جهانی و منطق حاکم بر نظام بین‌الملل می‌داند، از این‌رو، همواره رویکردی انتقادی به نظام بین‌المللی موجود داشته است. دیدگاه‌های جمهوری اسلامی در این خصوص منبعث از ایده‌ها و هنجارهای منبعث از اسلام، مکتب تشیع و جهان‌سوم‌گرایی است که نظام سیاسی ایران پس از انقلاب، آن‌ها را به عرصه رفتارهای خارجی تسری داده است. مبادرت به تجدیدنظرطلبی و تکرار آن در طول تاریخ انقلاب دو کارکرد داشته است: نخست، باعث بازتولید و تقویت ایده‌های مورد نظر گردیده و دوم این‌که، تجدیدنظرطلبی را به یکی از عناصر هویتی سیاست خارجی ایران تبدیل نموده است.

حمایت از مستضعفین و مبارزه با مستکبرین دال و مفهومی است مثل دیگر مفاهیم گفتمان انقلاب اسلامی، ریشه در دال‌ها و مفاهیم دینی و ملی دارد. دال‌های عدالت‌طلبی و ظلم‌ستیزی، انگاره ظهور، عاشورا و جهاد بن‌مایه‌های اعتقادی گفتمان انقلاب اسلامی است. از طرفی باید اشاره داشت که مفهوم «امپریالیسم» که در گفتمان انقلاب اسلامی تحت تأثیر آموزه‌های امام

خمینی در دال گفتمانی «استکبار» بازنمودی تام یافت (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۲۳۶). حمایت از جنبش‌های اسلامی در اقصی نقاط جهان اسلام همچون فلسطین، لبنان، الجزایر، افغانستان، عراق و سرسختی‌های ایران علیه آمریکا، شوروی سابق و خصوصاً اسرائیل بر این مبنا استوار است. (سلیمی، ۱۳۸۶: ۵۰).

در گفتمان انقلاب اسلامی بر نفی سکولاریسم به عنوان مفهومی که از غرب ریشه گرفته و در جهان اسلام گسترش یافته، تأکید شده است. برآیند نفی و حاشیه رانی این دال، مفصل‌بندی یک گفتمان فرهنگی بود که مشخصه مهم آن معنویت و خدامحوری بود. امام خمینی بر این باور بود که اگر سکولاریسم معنویت و یاد خدا را از جامعه می‌زداید، جزم‌اندیشی و جمود در دین هم مانع پیشرفت و عقلانیت در جامعه اسلامی خواهد شد، بر این اساس، تفسیر افراطی و مرتجعانه از اسلام را مردود تلقی نمود. بر اساس گفتمان شیعی انقلابی، اسلام متحجران، غیرسیاسی، بدون اجتهاد پویا، غیرقابل انطباق با مقتضیات زمان، ناسازگار با دستاوردهای بشری و دارای عقلانیت محدود است (امام خمینی، ۱۳۷۱، ج ۲۱: ۲۴۰).

۴) تحلیل گفتمانی نگاه بازیگر آمریکایی به مفهوم تروریسم

دریدا متفکر فرانسوی با تکیه بر ساختارشکنی و شالوده‌شکنی^۱، تقابل‌های دوقطبی، ثنویت‌ها و تمایزات دوگانه و دلخواهی و خودساخته غرب و رجحان یک‌طرف بر طرف دیگر را مورد تردید قرار می‌دهد (ضیمران، ۱۳۸۲: ۲۷۲). درواقع دریدا با این ساختارشکنی تلاش می‌نماید که تمایزات دوگانه در اندیشه غربی را که طی آن یک خود، در مقابل دیگر و غیر حاشیه‌رانی شده، که در رأس گفتمان غربی قرار گرفته شالوده شکنی کند (پین، ۱۳۸۰: ۱۹۵). لذا از زاویه ساختارشکنانه، مشخص می‌شود که غیرستیزی و تعریف خود/دیگری و تفکر استعلائی آمریکایی/ غربی ساختگی و سیاسی است (Derrida, 1982: 6-9). غرب به رهبری ایالات متحده در نظم گفتمانی بین‌المللی و جهانی پس از جنگ جهانی دوم، همیشه خود را دارای حق در تقسیم جهان به دو قطب خیر و شر دانسته است و در این تقسیم‌بندی و ثنویت‌سازی دلخواهانه همواره خود در جبهه «خیر» و اغیار و دشمنانش به مثابه «شر» برای همه ترسیم و تصویر شده‌اند. بدین‌سان همواره سه خصیصه و ویژگی ثابت و دائمی در این نوع غیریت‌سازی در گفتمان غربی وجود دارد:

۱. استحقاق غرب به رهبری آمریکا برای مشخص کردن حدود و ثغور تقسیم نیروهای جهانی به دو قطب یا جبهه خیر و شر، ۲. دلبخواهانه و غیراصولی بودن چنین مرزبندی سیاسی، ۳. رویکرد سیاه و سفید در این غیریت‌سازی که بر اساس آن هر که با جبهه غرب علی‌الخصوص ایالات متحده همراه نباشد، لاجرم و ناگزیر علیه آن قلمداد می‌شود.

در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی که به شکست گفتمان مارکسیسم - لنینیسم، افول قدرت به‌ظاهر شکست‌ناپذیر شوروی و کناره‌گیری آن از رهبری بلوک شرق انجامید، زمینه بسیار مناسبی برای ابرقدرت دیگر به وجود آمد تا با استفاده از این خلأ، بکوشد تا اقتدار بلامنازع خود و گفتمان نشأت گرفته از لیبرالیسم را بر کل جهان گسترش دهد. برخی نظریه‌پردازان آمریکایی، پایان جنگ سرد را زمینه بسیار مناسبی برای القاء این اندیشه دانستند که نظم و صلح جهانی، حضور و استقرار قدرت مسلطی را ایجاب می‌کند که با تکیه بر منابع مادی و قدرت مطلقه خود، مدعی تأمین و تضمین امنیت و رفاه عمومی در جهان باشد. شرط تداوم و استحکام نظم جدید می‌توانست برپایه دو اصل اساسی قرار داشته باشد: نخست آنکه دولت آمریکا همچنان توانایی و اقتدار رهبری نظام سلطه را از نظر نظامی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی داشته باشد، دوم اینکه دیگر اعضای جامعه جهانی به پیروی از چنین نظامی، در برابر خواسته‌های آمریکا تسلیم شوند و در صورت بروز نافرمانی، آمریکا بتواند دولت نافرمان را تنبیه کند. این سیاست آمریکا بخاطر مقاومت بازیگران دیگر با شکست روبرو شد. در آن هنگام که نظریه‌پردازان و سیاست‌گذاران آمریکایی می‌کوشیدند نظریه‌های جدیدی بیان دارند که افزون بر آنکه تداوم سلطه آمریکا را در بر داشته باشد، رهنمودی نیز برای سیاست‌گذاران آمریکایی و غرب باشد، نظریه‌پرداز معروف آمریکایی، ساموئل هانتینگتون، نظریه جنجال برانگیز خود به نام «برخورد تمدن‌ها» را مطرح کرد (محمدی، ۱۳۸۸: ۱۰).

هانتینگتون پایان جنگ سرد را سرآغاز دوران جدید «برخورد تمدن‌ها» تلقی نمود. بر اساس این نظریه، هانتینگتون بسیاری از حوادث و رخداد‌های جاری جهان را به‌گونه‌ای تعبیر و تفسیر می‌کند که در جهت تحکیم انگاره‌ها و فرضیات نظریه جدیدش باشد. وی تمدن‌های زنده جهان را به هفت یا هشت تمدن بزرگ تقسیم می‌کند و خطوط گسل میان این تمدن‌ها را منشأ درگیری‌های آینده و جایگزین واحد کهن دولت - ملت^۱ می‌بیند.

به اعتقاد هانتینگتون، تقابل تمدن‌ها، سیاست غالب جهانی و آخرین مرحله تکامل درگیری‌های عصر خود را شکل می‌دهد؛ زیرا در نظر وی:

۱. اختلاف تمدن‌ها اساسی است؛
۲. خودآگاهی تمدنی در حال افزایش است؛
۳. تجدید حیات مذهبی و سیله‌ای برای پر کردن خلأ هویت در حال رشد است؛
۴. رفتار منافقانه غرب سبب رشد خودآگاهی تمدنی (دیگران) شده است؛
۵. ویژگی‌ها و اختلافات فرهنگی تغییرناپذیرند؛
۶. منطقه‌گرایی اقتصادی و نقش مشترکات فرهنگی در حال رشد است؛
۷. خطوط گسل موجود میان تمدن‌های امروز جایگزین مرزهای سیاسی و ایدئولوژیک دوران جنگ سرد شده است و این خطوط، جرقه‌های ایجاد بحران و خونریزی‌اند؛
۸. دشمنی هزار و چهارصد ساله اسلام و غرب در حال افزایش است و روابط میان دو تمدن اسلام و غرب، آستان بروز حوادثی خونین است.

بر این اساس، پارادایم برخورد تمدنی، دیگر مسائل جهانی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، به‌گونه‌ای که در عرصه صف‌آرایی‌های تازه‌ای بر محور تمدن‌ها شکل می‌گیرد و سرانجام نیز تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی در کنار هم، در مقابل تمدن غرب قرار می‌گیرند! خلاصه اینکه کانون اصلی درگیری‌ها در آینده، میان تمدن غرب و اتحاد جوامع کنفوسیوسی شرق آسیا و جهان اسلام خواهد بود و در واقع درگیری‌های تمدنی، آخرین مرحله تکامل درگیری در جهان نو است. (محمدی، ۱۳۸۸: ۱۱-۱۲). بر اساس، رویکرد تبارشناسانه فوکوس به علوم و مفهوم‌سازی‌های مدرن در گفتمان آمریکایی و دانش تولید شده درباره تروریسم و تروریست‌ها در این گفتمان، پیوندی عمیق با مناسبات و علایق و سلاقی قدرت وجود دارد. این گفتمان یک نظام معنایی / بازنمایی خاص است که به تولید دانش از طریق زبان و تحت تأثیر ارتباط خاصش با قدرت می‌پردازد.

این دانش پیوند خورده با قدرت در حوزه علوم انسانی به تولید «خود آمریکایی / غربی» در برابر «دیگری تروریست / مسلمان» منجر شده است. گفتمان آمریکایی شیوه‌ای خاص از بازنمایی خود و دیگری و روابط بین آن‌هاست. به عبارتی، گفتمان مزبور، مجموعه‌ای از گزاره‌ها و نشانه‌هایی است که یک زبان برای تولید نوع خاصی از «دانش دلخواه» ارائه می‌کند.



فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهش‌های بانی جهان اسلام

۱۶۴

سال پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۴

این روند با جدی انگاشتن گزاره‌های خود در مقابل غیرجدی و مطرود انگاشتن گزاره‌ها و شیوه‌های غیر یا دشمن پیش می‌رود (هال، ۱۳۸۲: ۳۶). با این وصف، مسئله اصلی در تبارشناسی گفتمان آمریکایی درباره تروریسم/تروریست‌ها این است که چگونه این نوع ایسم و ایست‌ها به واسطه قرار گرفتن در درون شبکه‌ای از روابط قدرت و مناسبات قدرت، به عنوان اوبژه دانش تعریف و هویت‌یابی می‌شوند. از این منظر دانشی که گفتمان آمریکایی درباره تروریسم تولید کرده است، عمیقاً و به‌طور ساختاری آغشته به ملاحظات و مقتضیات قدرت و منافع خوداست. این رابطه قدرت و دانش تولید شده آمریکا درباره تروریسم نشان می‌دهد آنچه بر مبنای منافع و قدرت سیاسی دولتی خاص، تروریسم به شمار می‌رود، درواقع ممکن است یادآور مبارزه در راه تحقق آزادی باشد. با نگاهی گفتمانی، عیان می‌گردد که تعاریف مرسوم و مدرن آمریکایی ارائه شده درباره تروریسم برخاسته از دغدغه‌های مضیق قدرت حاکمی است که سعی در مفهوم‌سازی مدلول‌های تروریسم دارد (Falk, 2003: 53).

برای درک بهتر دگرسازی و دشمن‌سازی غرب به رهبری آمریکا، باید به گفتمان شرق شناسانه غرب در تقابل با اسلام‌گرایی و انسان جهان شرق اشاره نمود که این غیریت‌سازی نمود واضح‌تری می‌یابد. براین اساس، ادوارد سعید در نقد گفتمان شرق‌شناسی نشان می‌دهد که آنچه که در غرب تحت عنوان جهان یا تاریخ شرق دانسته می‌شود، وجود خارجی ندارد. اساس کلی تفکر شرق‌شناسانه نوعی جغرافیای تحلیلی است و با وجود این به نحو وحشتناکی قطب‌بندی شده است که جهان را به دو بخش غیرمساوی تقسیم می‌نماید؛ بخش بزرگتر و متفاوت آن به نام مشرق زمین خوانده می‌شود و آن دیگری که - تحت عنوان جهان «ما» تلقی می‌شود، مغرب زمین و یا «غرب» خوانده می‌شود. اسلام همواره متعلق به شرق دانسته می‌شده است (سعید، ۱۳۷۸: ۴۵). سعید نشان می‌دهد که چگونه غرب و شرق‌شناسان غربی، «شرق» را ساخته‌اند؛ آنها شرق را در متون خود و بر مبنای ذهنیات و مشاهداتشان ساخته‌اند. از این منظر شرق یک ساخته غربی است که متناسب با منافع قدرت‌های استعماری و سلیقه آنها ساخته شده است. باید اذعان نمود که زبان شرق‌شناسی نوعی حجاب بر واقعیت‌های شرق می‌کشد و نشانه‌ها و مفاهیم زبانی را که از اقلیم دیگر برخاسته، بر زبان و فرهنگ شرق سیطره می‌دهد. براین اساس، مشاهده می‌شود زبان شرق‌شناسانه، واژه تا جمله و فراتر از آن یعنی بافت فرهنگی، تاریخی را با دلالت‌های ایدئولوژیک یا سیاسی آلوده می‌کند (ایزدی، ۱۳۸۶: ۲).



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association

جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی-پژوهشی

پژوهش‌های بانی جهان اسلام

۱۶۶

سال پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۴

در زیر مجموعه تقابل شرق و غرب ادوارد سعید با تقابل‌های دیگری می‌رسد، از جمله تمدن در برابر توحش، عقلانی در برابر غیرعقلانی، قانون‌گرا در برابر قانون‌گریز و قانون‌ستیز، دموکراسی در برابر استبداد و آرامش در برابر ترور. این گونه اطلاق‌ها نشان‌دهنده این است که تقابل غرب و شرق به چه صورت در ذهنیت غربیان تثبیت شده و چرا از همان زاویه دو انگارانه و غیریت‌سازانه به شرق نگریسته می‌شود. در ادامه به بین هشت مقوله منبعث از نظریه شرق‌شناسانه ادوارد سعید پرداخته می‌شود:

۱. اسلام: غرب اسلام را یک تهدید می‌داند، چرا که اسلام‌گرایان هوادار و دلبسته ایدئولوژی اسلامی هستند،

۲. فروردستی و تحقیرپذیری شرق: که بیانگر تفاوت انسانیت در شرق و غرب است،

۳. اصل بی‌اعتمادی شرق: شرقان طبعاً صادق و قابل اعتماد نیستند،

۴. اصل عقب‌ماندگی: به این معنا که شرق عقب‌مانده در مقابل شرق پیشرفته قرار دارد،

۵. اصل نامعقولی و بی‌منطقی: این اصل بر سرشت عرفانی و غیرمنطقی شرق تأکید دارد،

۶. اصل تابعیت‌پذیری: از لحاظ سرشت و ماهیت شرق همواره مطیع و فرمانبردار است،

۷. اصل اعراب (یا مسلمانان) در برابر یهود: این اصل با مبنا قرار دادن منازعه فلسطین و

اسرائیل مفهوم پیدا نموده و تسری می‌یابد،

۸. اصل غیرت‌سازی: شرقیان فرداً فرداً از حیث معیارهای معمول و نرم غربی، موجوداتی

نامعقول و در نتیجه اغیار به حساب می‌آیند (ایزدی، ۱۳۸۶: ۱۳-۱۴).

سعید شرق‌شناسی در دنیای اسلام را در نتیجه گسترش امپریالیسم می‌داند و همزمان با آن

زمینه اشاعه این اندیشه فراهم شد. سعید درجایی تبیین‌های شرق‌شناسی از اسلام و شرق را

حول چهار محور اصلی می‌داند:

نخست: بین شرق و غرب تفاوت مطلق و منظم وجود دارد.

دوم، بازنمایی‌های غرب از شرق، بر اساس واقعیات جوامع مدرن شرق نیست بلکه بر

اساس تفاسیر متنی و ذهنی استوار است.

سوم: شرق تغییرناپذیر (راکد) و یکنواخت است و قادر نیست که هویت خویش را تبیین نماید.

چهارم، وابسته و فرمانبردار است (فاروتی، ۱۳۶۱: ۶).

براین اساس، دشمن‌سازی و غیریت‌سازی نشأت گرفته از گفتمان شرق‌شناسانه غربی،

یکی از اولین گام‌هایی است که برای رویارویی با جهان اسلام سازماندهی شده است. جلوه‌های متفاوتی از این دشمن‌سازی را می‌توان در مطبوعات، رسانه‌ها و مبانی تئوریک ارائه شده توسط کشورهای غربی و مخصوصاً آمریکا مشاهده نمود. این اقدام را باید جلوه‌ای از دشمن‌سازی دانست. اگر شهروندان و نخبگان غربی نسبت به وجود دشمن جدیدی واقف گردند و آن را به‌عنوان تهدیدی امنیتی تلقی کنند، طبیعی است که جهان غرب هرگونه حادثه‌ای را بازسازی و مسئولیت انجام آن را متوجه اسلام‌گرایان کند. دشمن‌سازی نیز اقدامی برای ساده‌سازی امور تلقی می‌شود. در دوران موجود، جهان غرب با تهدیدات درون ساختاری گسترده‌ای روبه‌رو می‌باشد. بحران‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، زمینه را برای ایجاد تهدیدهای نوظهور در جهان غرب فراهم کرده است (متقی، ۱۳۹۲).

نکته بسیار مهمی که باید اذعان نمود این است که در غرب به‌ویژه ایالات متحده آمریکا، تروریسم و مبارزه با تروریسم در قالب ژئوپلیتیک گفتمانی سازماندهی شده است. بر اساس هر گفتمان ژئوپلیتیکی، ادراک سیاسی و امنیتی جدیدی تولید و تثبیت می‌شود. قالب‌های گفتمانی برای مقابله و مبارزه با تروریسم، زمینه‌های هویت بخشی جامعه آمریکا را به وجود آورد. در دوران جنگ سرد، هویت ژئوپلیتیکی آمریکایی در مبارزه و تقابل ژئوپلیتیک با کمونیسم و اتحاد شوروی شکل گرفته بود. زمانی که اتحاد شوروی در شرایط فروپاشی قرار گرفت، آمریکایی‌ها توانستند این خلأ ژئوپلیتیک را با دشمن جدیدی سازماندهی نمایند. برای مقابله با این دشمن، گروه‌های مختلف سیاسی توانستند با یکدیگر همکاری نمایند (مصلی نژاد، ۱۳۸۷: ۲۵۱). ژئوپلیتیک نوین آمریکا از دهه ۱۹۹۰ بر اساس سه اصل؛ نخست، حفظ امنیت ملی از طریق قابلیت نیروی نظامی؛ دوم، ارتقاء توانمندی اقتصادی و سوم، توسعه دموکراسی خودخواسته در حوزه جغرافیاهای مختلف دنبال شده است (Hansen, 2000: 84). هر یک از این اهداف سبب مداخله‌گرایی ایالات متحده آمریکا در حکومت و حاکمیت جغرافیاهای مختلف جهان به‌ویژه جغرافیای خاورمیانه شده است. در واقع، ساختار دفاعی و امنیتی این کشور بر ضرورت مداخله‌گرایی تأکید دارد. اگر فضای بین‌المللی در شرایط آرامش، ثبات و تعادل نیز قرار داشته باشد، مداخله‌گرایی امری حتمی است. همچنین، آرمان ژئوپلیتیک آمریکایی همراه با «منازعه و مداخله‌گرایی» عجین شده است. در این زمینه شواهد بیانگر این است که هر نوع منازعه ژئوپلیتیکی در مناطق، جلوه‌هایی از مداخله‌گرایی را



بازتولید و گسترش می‌دهد. همچنان که هانتینگتون می‌گوید: «اگر قدرت‌های بزرگ دشمن خود را از دست بدهند، دیگر موجودیتی نخواهند داشت. زیرا برای مقابله با تهدیدات داخلی و بین‌المللی، وجود دشمن مشترک اجتناب‌ناپذیر خواهد بود». وی چنین ضرورتی را بر اساس تجربه تاریخی امپراتوری روم بیان می‌دارد. زیرا: «در سال ۸۴ قبل از میلاد مسیح، رومی‌ها توانستند به پیروزی نهایی بر اسپارت دست یابند. آن‌ها میترادت را شکست دادند. پس از آن سالار- سردار رومی- این سؤال را مطرح کرد که کشور روم بدون دشمن چه سرنوشتی خواهد داشت. سرنوشت آن کشور کاملاً مشخص بود؛ زیرا چند سال بعد فرو ریخت» (Huntington, 1997: 28). درواقع، تاریخ سیاست خارجی آمریکا نشان می‌دهد که این کشور ضرورت و فلسفه‌ی حضور خویش در صحنه جهانی را با وجود یک رقیب یا دشمن حقیقی و یا فرضی تبیین کرده است. اگر این گفته زمانی جزئی از بافته‌های نظریه توطئه محسوب می‌شد، اما امروز یک واقعیت غیرقابل انکار است. با پایان جنگ سرد این آموزه تجسم عینی یافت که دور شدن از جنگ دائم و فقدان دشمن دائم و تأکید بر ویژگی‌های اقتصاد لیبرال، موجبات افول قدرت ایالات متحده را پدید خواهد آورد. در فضای آشفته‌ی دهه‌ی اول قرن بیست و یکم، ایالات متحده از فقدان رقیبی جدی رنج می‌برد و همین امر از مهم‌ترین دلایل نومحافظه‌کاران برای حضور در ساختار قدرت و راه‌اندازی پروژه‌ی دشمن‌سازی بود. پروژه متأثر از این آموزه لئواشترانس بوده که انسان ذاتاً شرور است؛ بنابراین، دولتی نیرومند برای مهار شرارت‌های انسان، ضروری است. دولت یکپارچه تنها از راه بسیج بر ضد غیر خودی‌ها به دست می‌آید. بدین ترتیب، حتی وقتی دشمن خارجی وجود ندارد باید آن را آفرید (Laura, 2003: 11). این نوع نگرش را «کنت والتز»، تئورسین برجسته‌ی نئورئالیسم نیز به بیانی دیگر برای کاربردی کردن قدرت آمریکا عنوان می‌کند که «اگر بربرها (تهدید) وجود ندارد آن‌ها را خلق کنید» (ایکنبوری، ۱۳۸۲: ۱۰۶-۵۸). به این ترتیب، تهدیدها، قدرتی جدید به راهبردها و استراتژی‌های کلان و خرد ژئوپلیتیک آمریکا داد. زیرا سیاست خارجی آمریکا حیات واقعی خود را به تهدیدها گره زده است. بر این اساس، حادثه ۱۱ سپتامبر، ژئوپلیتیک جدیدی را در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا خلق نمود تا در قالب مبارزه با تروریسم، فضای رقابتی جدیدی را در جغرافیای جهان به‌ویژه خاورمیانه ایجاد نماید. این ژئوپلیتیک جدید بار دیگر آمریکا را در ساختار ژئوپلیتیکی جهانی در رأس هرم قرار داد تا سلطه خود



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهش‌های بانی جهان اسلام

۱۶۸

سال پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۴

را بر بخش‌های مهم کره زمین تداوم بخشد.

۶) تحلیل گفتمانی نگاه بازیگر ایرانی به مفهوم تروریسم

رویه‌های گفتمانی جهت برساختن «خود» و «دیگری» در نگاه بازیگر ایرانی به تروریسم نمود بارزی از مفصل‌بندی این پدیده، با رویه‌های گفتمانی و بر اساس اسطوره‌ها و آرمان‌ها در برساختن «دیگری» است. آرمان‌های بازیگر ایرانی به‌عنوان نماد اسطوره‌ای در هویت و گفتمان سیاست خارجی، از یک طرف هویت ملی و بازنمایی هویت و تفاوت را مهیا و از دیگر سو خط‌مشی‌های سیاست خارجی را هدایت می‌نماید و دست آخر رویداد و پدیده‌ای چون تروریسم را بازنمایی نماید.

گفتمان ایرانی در مرحله ظهور و مفصل‌بندی خود و به‌هنگام رشد، بسیار به فرایندهای سیاسی و اجتماعی نزدیک و بر آن‌ها منطبق بوده است، به همین سبب بعد از آنکه مراحل رشد خود را طی کرد به گفتمان مسلطی تبدیل شده است. هویت‌یابی تروریسم در ذهن بازیگری ایرانی چنانکه مشهود و معلوم است؛ مصادف با ترورهای گسترده شخصیت‌های سیاسی و مردم عادی توسط سازمان‌ها و گروهک‌های معاند در نخستین روزهای بعد از انقلاب اسلامی بوده است. چنانکه این هویت‌یابی در فرانسه نیز با اعمال خشونت و ترورها ژاکوبین‌ها شکل گرفته است. خشونت و زور، تعقیب اهداف سیاسی، ایجاد وحشت و ترس، تهدید و واکنش‌های پیش‌دستانه، آماج خشونت و سازمان‌یافتگی خشونت همانطور که آلکس اشمید در تعریف عناصر مشترک تروریسم برمی‌شمرد؛ را می‌توان در فعالیت‌های این سازمان‌ها و نهادها به‌راحتی مشاهده کرد (Schmid, Jongma, 1988:5).

گفتمان ایرانی در حوزه تروریسم زنجیره هم‌ارزی با مفهوم تروریسم در گفتمان علمی دارد، بدین معنا در نگاه ایرانی بدون در نظر گرفتن وابستگی‌های ایدئولوژیکی تروریست‌ها، موضع‌گیری و اقدام می‌شود. در گفتمان ایرانی تصمیم درباره اینکه که چه چیزی در گستره تعریف تروریسم و تروریست‌ها قرار می‌گیرد و چه چیزی خارج از آن شناسایی می‌شود مسیر مشخصی دارد. پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ایران از نخستین کشورهایی بود که پیام همدردی خود را به دولت آمریکا ارسال کرد، در پیام جمهوری اسلامی ایران فعالیت‌های تروریستی محکوم و جامعه جهانی به شناساندن ریشه‌ها و ابعاد تروریسم و تلاش برای خشکاندن آن با

گام‌های اساسی دعوت شده بود.

اتهام اینکه نگاه ایرانی در گفتمان خود، تروریسم را آنگونه که بر اساس منافع خود می‌خواهد مفهوم سازی می‌نماید و در حقیقت روابط قدرت است که در نگاه ایرانی به تروریسم و تروریست‌ها عینیت و موضوعیت می‌بخشد، از سوی گفتمان رقیب به منظور ساختارشکنی با انتساب مدلول و معنایی متفاوت به دال هویت تروریسم در گفتمان ایرانی مطرح می‌شود و به دنبال بازتعریف دال ایرانی و شکستن هژمونی آن مطرح می‌شود. ساختارشکنی مفهوم سازی تروریسم در گفتمان ایرانی، بصورت عمده بر حمایت ایران از نهضت‌های مقاومت مردمی نظیر حزب الله لبنان و حماس و پرونده هسته‌ای ایران متمرکز شده است.

در نگاه ایرانی، تروریسم هدف‌گیری عمدی و حمله به مکان‌های غیرنظامی به منظور انهدام این مکان‌ها یا کشتن غیرنظامیان است که توسط گروه‌های شورشی به شکل مناقشه مذهبی یا قومی در درون یک کشور یا توسط گروه‌های بین‌المللی در قالب‌های بزرگ‌تر شکل می‌گیرد. با این حال دو مقوله جهاد و خون روایی (مهدور الدم شناختن دیگری) با برداشت‌های بی‌پایه و کاملاً معجول، خاستگاه بسیاری از رفتارهای تروریستی امروز منطقه شده‌اند. در اینجا تروریسم همچون پدیده ارزشی و باور گونه دانسته می‌شود. این دو مقوله بستری برای حمله به مسلمانان و کشورهای مسلمان مبنی بر حمایت از تروریسم و پرورش تروریست در این کشورها شده است. در حالیکه جهاد از ریشه با اقدامات تروریستی همخوانی ندارد و اساساً اقدامات خودسرانه و خشن که در آن بیشتر افراد از سر غافل‌گیری بی‌گناه و ناشناخته با فجیع‌ترین شیوه‌ها کشته می‌شوند ارتباطی با مقوله جهاد که در آن رزمجویان در میدان جنگ با هم در ستیزند، ندارد.

نگاه فوق، نه فقط در مورد اقدامات تروریستی القاعده، گروه داعش و النصره بلکه در مورد حملات متقابل اهل تسنن، کردهای عراق، اقدامات تروریستی شهرک نشین‌های اسرائیلی علیه فلسطینی‌ها، اقدامات چچنی‌ها علیه روس‌ها، خشونت فرقه‌ای بین کاتولیک‌ها و پروتستان در ایرلند شمالی، فعالیت‌های تروریستی تامل‌ها علیه سنگالی‌ها، اقدامات جدایی طلبان اتا از ایالت باسک علیه اسپانیایی‌ها و خلاصه هرگونه اقداماتی با ابعاد فوق‌الذکر قابل اطلاق است. البته باید به این نکته نیز اذعان داشت که از نظر بازیگر ایرانی؛ افراط‌گرایی دینی یا بنیادگرایی، آن چنان که عده‌ای می‌پندارند در دایره بسته خود گرفتار نیست، بلکه تاکنون



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association

جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی-پژوهشی

پژوهش‌های بای جهان اسلام

۱۷۰

سال پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۴

توانسته است با روشمندی خاصی سنت‌های خفته در بستر سنت اسلامی را به سود خود تفسیر نماید. این امر علاوه بر آنکه علقه‌های سنتی خود را حفظ کرده، پیدایی نوعی ایدئولوژی متصلب‌گونه را پدید آورده است. این ایدئولوژی به نوعی حلقه-های پیوستگی نیروهای ستیزه‌گر است و نیز توجیه‌کننده ابزارهای مدرنی است که این افراد در مبارزه با خصم خود از آنها بهره می‌برند. این ایدئولوژی زمانی خشونت‌زایی مضاعفی دارد که با ایدئولوژی‌های این جهانی به نقطه برخورد می‌رسد چه، راه‌حل‌های دنیایی برای سعادت بشر را کفر و الحاد دانسته، اعلام جهاد می‌نماید. بهره‌وری بنیادگرایی اسلامی به مثابه نیرویی پویا در جوامع عربی و اسلامی خود را نمایان کرده است. اگر نسل نخست متفکران بنیادگرا به نوعی در پی اقناع جامعه برای وارد ساختن فشار هر چه بیشتر علیه حکومت بودند، نسل‌های جدید در یک زمان به جامعه و حکومت اعلام جنگ می‌دهند.

در واقع تز فکر تمام ستیزه‌گران به اندیشه مانوی خیر و شری سید قطب وابسته است، چرا که نظریات قطب دوگانه خیر و شری دارد که با آن جامعه را می‌سنجد و بر مبنای این سنجیدن، دوست را از دشمن بازمی‌شناسد. این بازشناسی که بر اساس دوگانه پنداری استوار است؛ موجب شد که جامعه به دو کرانه جاهلی و مسلمان تقسیم‌بندی گردد. این تقسیم‌بندی نمودی ستیزجویانه دارد. این تقسیم‌بندی یعنی مبارزه‌جویی و هم‌آورد طلبی با آنچه که بوی غیریت می‌دهد (امینی، حزب‌بوی: ۶۷) و جالب آنکه پس از گذشت حدود ۵۰ سال از این تز، و حتی با تغییر شرایط اقلیمی و جهانی هنوز کارایی لازم را برای برانگیختن کنشگران ایدئولوژیک دارد و توانسته است منشأ تربیت نسلی گردد که بهشت را در خاکستر ویرانه‌ها و اجساد کشته‌شده‌ها جستجو کنند (امینی، حزب‌بوی، ۹۶-۹۷).

در فضای گفتمانی آرمان ایرانی، اسلام‌گرایی به عنوان منظومه‌ای از مفاهیم و ساختار معانی بر یک نظام فکری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دلالت دارد که بر آرمان‌های اسلامی استوار است. بر همین مبنا ظلم‌ستیزی و صلح‌طلبی مثبت را باید جزو دال‌های مرکزی قلمداد کرد که در مقابله با پدیده تروریسم ظهور و بروز گسترده‌ای دارند. ظلم‌ستیزی در معنای عدم پذیرش تسلط قدرت‌های سلطه‌گر چنان که در اصول دوم و سوم قانون اساسی با عنوان «نفی هرگونه ستمگری و ستم‌کشی»، «قسط و عدل»، «نفی نظام سلطه» و «طرد کامل استعمار و استکبار» تأکید شده است، در معنای عدم پذیرش خشونت و افراتی‌گری علیه نوع



بشر توسط هر فرد یا گروهی هم پیگیری می‌شود. ستیز و مبارزه با ظلم، یکی از عناصر مهم در گفتمان ایرانی برای برقراری عدالت و مقابله با خشونت و خونریزی سازمان‌یافته است. زیرا برقراری عدالت در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای، مستلزم مبارزه با ظالمان و ستمکاران است که حقوق کشورها و ملت‌های ضعیف‌تر را پایمال می‌کنند؛ از این رو در گفتمان ایرانی مبارزه با ظالمان و زورگویان در قالب دولتی و غیر دولتی آن یک وظیفه تلقی می‌شود.

دنباله این روند پیشروی به سوی صلح طلبی مثبت است که همواره یکی از اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بوده است. صلح می‌تواند به صورت منفی و سلبی یا مثبت و ایجابی تلقی شود. برخی صلح را صرفاً بر اساس نبود جنگ تعریف می‌کنند که به معنای صلح حداقلی است. در چهارچوب صلح طلبی مثبت، علاوه بر نبود و نفی جنگ که خشونت فیزیکی عریان است - هدف دیگر نفی یا القای خشونت ساختاری پنهان است. بسیاری از ساختارهای روابط بین‌الملل خشونت عریان نیست، بلکه خشونت پنهان ساختاری است و همین خشونت پنهان ساختاری آزادی عملی بسیاری از کشورها را می‌گیرد و فضا را برای بروز پدیده‌های تروریستی فراهم می‌کند. جای‌گیری این عنصر ناشی از اهمیت امنیت و سعادت بشریت در گفتمان ایرانی است. صلح مورد نظر و مطلوب جمهوری اسلامی، صلح مثبت است که متضمن و مستلزم همگرایی جامعه بشری با عدالت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می‌باشد. صلح مثبت، جنگ و خشونت را دریافت و بستر گسترده‌ای از فرایندهای اجتماعی، اقتصادی را در نظر می‌گیرد و آن را محدود به روندهای سیاسی صرف نمی‌کند؛ زیرا خشونت سیاسی تنها نمود و تجلی شکاف‌ها و نابرابری‌های عمیق‌تر اجتماعی و اقتصادی است (دهقانی، ۱۳۸۸).

با این حال یکی از دال‌هایی که در ساحت گفتمان ایرانی همیشه مورد انتقاد گفتمان‌های مسلط دیگر بوده است حمایت از مسلمانان و مستضعفان بوده است. فلسفه وجودی گفتمان ایرانی تنها به استکبارستیزی، ظلم‌ستیزی محدود نمی‌شود، بلکه متضمن احقاق حقوق مستضعفان و مسلمانان در چارچوب مصالح اسلامی و بشری است. دفاع از مسلمانان و حمایت از مستضعفان به صورت پشتیبانی از نهضت‌ها و جنبش‌های آزادی‌بخش تجلی می‌یابد که حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش و مقاومت نظیر حمایت ایران از نهضت‌های مقاومت مردمی حزب‌الله لبنان و حماس از جمله آنهاست. تلاش برای ساختارشکنی گفتمان ایرانی نیز



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهش‌های بای جهان اسلام

۱۷۲

سال پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۰

همواره بر پایه این پایه بوده است و این بحث دقیقاً نقطه تلاقی گفتمان ایرانی با گفتمان غربی است، چرا که جداسازی گروه‌های رهایی‌بخش و مقاومت که مبارزه‌شان برآیند واقعی اراده مردمشان است با گروه‌های تروریستی که کارویژه اصلی آنها در عرصه بین‌المللی و مخصوصاً در خاورمیانه تعقیب اهداف با ایجاد رعب و وحشت از طریق خونریزی و کشتارهای فجیع است؛ بر اثر منازعات گفتمانی سخت شده است.

خشونت فرقه‌ای و تروریسم در اشکال مختلف آن در سراسر جهان که جان افراد بی‌گناه را می‌گیرد و باعث ویرانی و آواره شدن مردم می‌شود، در گفتمان ایرانی بشدت نکوهیده و جزو منطق تفاوت گفتمان ایرانی با سایر گفتمان‌هاست. قطعنامه کنفرانس جهان علیه خشونت و افراطی‌گری^۱ که دسامبر ۲۰۱۳ در مجمع عمومی به تصویب رسید جلوه گفتمان ایرانی در مقابله با تروریسم بود که مفصل‌بندی دال‌های اصلی این گفتمان در زنجیره هم‌ارز در قالب یک قطعنامه سیاسی است.

نگاه ایرانی بر اساس ساختار نظام معنایی خود مدلول سازگار با این نظام معنایی را برجسته می‌سازد و مدلول‌های دیگر را به حاشیه می‌رانند. بدین ترتیب عناصر ذیل در این نگاه قابل تفکیک هستند. الف) پشتیبانی مالی، مادی، فکری و اجتماعی از فعالیت‌های تروریستی بدون مشارکت در فعالیت‌های تروریستی ب) شرکت در فعالیت‌های تروریستی که بازیگر را با خطر مقابله به مثل، حبس یا مرگ روبرو می‌کند اما اقدامات انتحاری را در بر نمی‌گیرد ج) شرکت در فعالیت‌های تروریستی انتحاری د) قرار گرفتن در جایگاه رهبری در فعالیت‌های تروریستی. با غور بیشتر در قواعد و هنجارهای نگاه ایرانی می‌توان به‌درستی نقش کمرنگ الگوی دوستی - دشمنی را در درک ترور و تروریسم در آن درک کرد. این مسئله از آن جهت اهمیت دارد که قدرت هژمونیک جهانی مخالفان و دشمنانش را به عنوان مخالفان سیستم آزادیخواه بین‌الملل و «تروریست» معرفی می‌کند. قرار دادن ایران در محور شرارت^۲ نمونه بارز این اقدام است.

رهیافت‌های موجود در نگاه به تروریسم و منازعات گفتمانی بین آن‌ها در نگاه ایرانی به لحاظ سلبی و ایجابی تأثیر بسزایی داشته است. اما باید اذعان داشت که قوی‌ترین و نزدیک‌ترین رهیافت به نگاه و گفتمان ایرانی، رهیافت منطقی-عقلانی است. از نظر

1. WAVE

2. Axis of

روبرت پیپ^۱ پدیده تروریسم از یک منطق راهبردی (استراتژیک) پیروی می‌کند. بدین معنا که اولاً، تروریسم هدفمند است و در تلاش برای دستیابی به یک هدف سیاسی، توسط تروریست‌ها (یا حامیان آن‌ها) به کار گرفته می‌شود. در نتیجه تروریسم حاصل نفرت‌های دگماتیستی و یا نادانی افراد غیرمعمول که به‌طور تصادفی اتفاق افتاده باشد نیست. این رهیافت بیشتر از رهیافت‌های موجود که درصدد توضیح پدیده تروریسم هستند، به فهم ما کمک می‌کند (فیرچی و ظهیری، ۸۷). به موجب همین هدفمندی، جمهوری اسلامی ایران در مورد مبارزه با تروریسم، معتقد است که کشورهای منطقه باید با همکاری و هماهنگی و از طریق اقدامات منطقه‌ای به مبارزه با تروریست‌ها اقدام شود. درعین حال، لازم است حاکمیت ملی کشورها مورد احترام قرار گیرد و هرگونه اقدام نسبت به هر کشوری که در معرض اقدامات تروریستی است باید با هماهنگی با دولت آن کشور صورت گیرد، در غیر این صورت زمینه‌های افزایش بی‌ثباتی در آن کشورها مهیا و عدم ثبات افزایش می‌یابد و این خیری است که به نفع گروه‌های تروریستی است.

در نگاه ایرانی نقش عنصر خارجی (بازیگران فرا منطقه‌ای) در رادیکال شدن خاص‌گرایی‌های مذهبی و افراط‌گرایی و به عبارتی بنیادگرایی نقش مهمی را دارد. از آنجا که در تحلیل پدیده‌های سیاسی اجتماعی مجموعه مؤلفه‌ها و عناصر دخالت دارند، در تحلیل شکل‌گیری یک پدیده هم باید عناصر درونی را مد نظر قرار داد و عناصر بیرونی را. بر این مبنا شکل‌گیری گروه تروریستی همچون القاعده معلول هم عوامل داخلی و هم بیرونی است. عوامل درونی نظیر: بسترهای اجتماعی رشد و نمو رهبران و اعضای آن، خاستگاه اجتماعی آن، نوع ارتباط با محیط و محل فعالیت، چگونگی ارتباط با دولت سنی حنفی طالبان که بستر و چتر حمایتی مناسبی برای رشد، توسعه و گسترش القاعده مهیا ساخته بود، ارتباط آن با سایر جریان‌های سلفی گرای اهل تسنن و تأثیرپذیری فکری از بزرگان اندیشه‌های سلفی گرای رادیکال در جهان اهل تسنن و ... اما در کنار عوامل ذهنی، زمینه‌های خارجی (عوامل بیرونی) نیز در این شکل‌گیری قطعاً نقش داشته‌اند که مهمترین آنها را می‌توان در سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا متشکل از تقویت حکومت‌های وابسته در منطقه و حمایت بی‌حد و حصر از رژیم صهیونیستی و نیز تلاش غرب برای جا انداختن ارزش‌های

1. Robert Pape

خود در این منطقه مشاهده کرد. طبیعی است تحمیل این سیاست‌ها که با نرم‌ها، روحیات و مبانی اعتقادی-ارزشی جوامع خاورمیانه همخوانی ندارد، واکنش‌هایی را به دنبال داشته باشد (محمودیان، ۱۳۹۱: ۱۰۶-۱۰۷). بر اساس آمار و اطلاعات کتاب جامعی شهدای ترور کشور، جمهوری اسلامی ایران بیش از ۱۷ هزار نفر از شهروندان و مقامات سیاسی خود را در مواجهه با گروه‌های مختلف تروریستی از دست داده است که بیش از ۱۲ هزار نفر آنان به دست عوامل گروهک منافقین موسوم به مجاهدین خلق شهید شده و بقیه نیز به دست عوامل گروهک‌های دیگر وابسته به دشمنان از جمله فرقان، کومله، دموکرات، توده، اشرار، پژاک، جندالله (عبدالمالک ریگی)، خلق عرب، خلق بلوچ و تندر به شهادت رسیده‌اند. همچنین بر اساس آمار جانبازان ترور نیز بیش از ۵ هزار نفرند که از این تعداد نیز ۴ هزار نفر به دست منافقین زخمی شده‌اند. بنابراین پدیده شوم و ضد بشری تروریسم، موضوعی آشنا و ملموس برای ایرانیان که از قربانیان اصلی آن هستند می‌باشد. در این راستا گروهک تروریستی منافقین که از پشتیبانی مالی، سیاسی و تبلیغاتی برخی دولت‌های مخالف جمهوری اسلامی ایران بهره برده‌اند، از روزهای نخست انقلاب اسلامی تاکنون با شیوه قهرآمیز و ترورهای فراوان، درصدد حذف فیزیکی عناصر کارآمد و طراحان نظام سیاسی برآمده‌اند تا با ایجاد خلأهای جدی در ارکان حساس کشور، ضربه‌ای اساسی به جمهوری اسلامی ایران وارد آورند. در واقع جمهوری اسلامی ایران در جهان رکورددار قربانی تروریسم محسوب می‌گردد (شیخ الاسلام، ۱۳۹۴). باید به این نکته اذعان داشت که گروه‌های تروریستی با حمایت آمریکا بارها علیه امنیت، منافع و ملت ایران اقدام نموده‌اند. از جمله می‌توان به حمایت آمریکا و هم‌پیمانانش از گروهک پژاک علیه جمهوری اسلامی ایران یاد نمود. پژاک یکی از احزاب تروریستی فعال در مناطق کردنشین است که در سالیان اخیر با نفوذ بین شهروندان و انجام عملیات تروریستی سبب ایجاد ناامنی در مناطق شمال غرب ایران شده است. این گروه تروریستی تحت تأثیر جریان‌های سیاسی و فکری حاکم بر آن و با اتکا به فعالیت‌های تروریستی نظیر به شهادت رساندن شهروندان و نیروهای انتظامی، ارتباط با دولت‌های مخالف جمهوری اسلامی ایران و حمایت از سیاست‌های آنان، فعالیت‌های تبلیغی علیه نظام سیاسی و نشر مطالب غیرواقعی و پخش آن بین شهروندان، قاچاق کالا و انسان و باج‌گیری، امنیت شمال غرب کشور را تحت تأثیر قرار داده است (پورموسوی و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۲۱).

نتیجه گیری

که گذشت و عنوان شد فرضیه پژوهش بر این اساس بود که در نگاه بازیگر آمریکایی و ایرانی به مفهوم تروریسم، رویه‌های گفتمانی در برساختن «خود» و «دیگری» و نوع نگاه به تروریسم نقش بسیار مهمی دارد. در واقع نوع نگاه به تروریسم، از منظر این دو بازیگر، نمود بارزی از مفصل‌بندی یک پدیده، با رویه‌های گفتمانی و بر اساس اسطوره‌ها و آرمان‌های هر یک از دو بازیگر در برساختن «دیگری» تروریسم است. آرمان‌های هر یک از این دو بازیگر به‌عنوان نماد اسطوره‌ای در هویت و گفتمان سیاست خارجی، از یک طرف می‌تواند هویت ملی و بازنمایی هویت و تفاوت را مهیا نماید و از دیگر سو خط‌مشی‌های سیاست خارجی را هدایت نماید یا رویداد و پدیده‌ای چون تروریسم را بازنمایی نماید. بنابراین، رویارویی غرب به رهبری آمریکا در عصر معاصر با جهان اسلام، نیازمند بهره‌گیری از قالب‌های گفتمانی می‌باشد. به‌طور کلی، هرگونه تعارض و رویارویی ژئوپلیتیکی، ایدئولوژیکی و استراتژیک نیازمند جلوه‌هایی از گفتمان‌سازی است. نظریه پردازان همواره تأکید کرده‌اند که برای مقابله با واحدهای سیاسی، قبل از رویارویی نظامی باید به جدال اعتباری مبادرت ورزید. این امر هم‌اکنون به مفهوم عملیات روانی محسوب شده و بیانگر تلاش سازمان‌یافته‌ای می‌باشد که اعتبار، مطلوبیت و جایگاه بازیگران جهان اسلام را با ابهام روبه‌رو می‌سازد.

گفتمان ژئوپلیتیکی در مورد تروریسم بیش از آنکه به اصل و هویت این پدیده مرتبط باشد، با اهداف سیاسی و امنیتی غرب گره خورده است. حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، با هر انگیزه و هدفی که صورت گرفته است، باعث تولد نگاه جدید دنیای غرب و ایالات متحده به پدیده تروریسم در جغرافیای جهان به ویژه منطقه خاورمیانه گردید. این دیدگاه نو، تحولی در تعریف تروریسم در سطح جهانی ایجاد کرد که بیش از آنکه مطابق با اصل جرم باشد، برخاسته از اهداف سیاسی و توسعه‌طلبی است. یکی از نتایج دیدگاه جدید این است که تروریسم به هرگونه عملیات خشونت‌آمیز تعمیم داده شد. در همین ارتباط، مهم‌ترین شرایط ذهنی مبارزه با تروریسم، تئوری برخورد تمدن‌ها بود که از سوی ساموئل هانتینگتون به‌عنوان یک نو محافظه‌کار مطرح شد. بر اساس نظریه برخورد تمدن‌ها، آینده دنیا به سمتی خواهد رفت که تمدن‌ها با یکدیگر در تضاد قرار خواهند گرفت و مهم‌ترین تضاد، بین اسلام و غرب خواهد بود. بدین ترتیب با خلق این دشمن فرضی نظریه برخورد تمدن‌ها به مرحله اجرا نزدیک‌تر شد.



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهش‌های بای جهان اسلام

۱۷۶

سال پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۴

شایان توجه است که گفتمان ژئوپلیتیک جدید، نه تنها کلیه مبارزات مردمی را به عنوان تروریسم تلقی می‌کند، بلکه هرگونه مبارزه برای استقلال و بر علیه اشغالگران که قبلاً طبق قوانین مصوب سازمان ملل مجاز و مشروع بوده است، تروریسم به حساب می‌آورد. دیدگاه مزبور باعث ایجاد نوعی از تضاد و تعارض زیربنایی در نگرش به تروریسم و تعریف جرم تروریستی میان کشورهای شمال و جنوب و یا جهان غرب و جهان سوم، به‌ویژه کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی و نیز کشورهای عضو جنبش عدم تعهد شده است که قطعاً مبارزه با این پدیده را پیچیده‌تر ساخته است.

همچنان که با گذشت بیش از یک دهه از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، راهبرد امنیت ملی و ژئوپلیتیک ایالات متحده آمریکا همچنان بر مبارزه با تروریسم بنا شده است. این حادثه از چند جهت ژئوپلیتیک نوین آمریکا را حمایت می‌نماید: الف- باز تعریف آمریکا از ساختار نظام ژئوپلیتیک جهانی و ایجاد فرصت برای تثبیت سلطه؛ ب- پیوند امنیتی بین منافع آمریکا و نظام ژئوپلیتیک جهانی؛ یعنی این کشور بدون توجه به خواست‌های ژئوپلیتیک جهانی مثل روسیه و چین و اروپا، سعی نمود برداشت‌ها و گفتمان نوین خود را از تهدید به تمام ساختار نظام ژئوپلیتیکی جهانی تعمیم دهد و طبق آن با برخی کشورهای مخالف خود- که به آن‌ها عنوان یاغی و محور شیطانی داده بود مانند عراق- وارد جنگ و عملیات نظامی شود. به این ترتیب، ژئوپلیتیک آمریکا از راهبرد و گفتمان مهار و بازدارندگی (در دوران بعد از جنگ جهانی دوم تا دهه ۱۹۹۰) و ابهام راهبردی (از ۱۹۹۰ تا حادثه سپتامبر ۲۰۰۱) به راهبرد و گفتمان ژئوپلیتیکی حمله و جنگ پیشگیرانه تغییر جهت یافت. همچنان که در این زمینه به افغانستان و عراق به بهانه‌های مختلف تروریسم و سلاح هسته‌ای حمله نمود. زوایای دیگر گفتمان ژئوپلیتیکی آمریکا این بود که با حادثه ۱۱ سپتامبر ارزش‌های ژئوپلیتیک آمریکایی مورد چالش واقع شده است؛ یعنی هویت آمریکایی هدف تروریست‌ها معرفی شد و هویت دیگران در قالب تهدید امنیتی معنا یافت. همچنان که بوش جهان ژئوپلیتیک را این گونه به تصویر کشید که «در جنگ با تروریسم یا دیگران با ما هستند یا بر علیه ما». برای مقابله با چنین شرایطی، نخبگان آمریکایی تلاش نمودند تا فرهنگ رفتاری و نظام باورهای جامعه آمریکا را دگرگون نمایند. این امر نیازمند بازسازی جنگ سرد جدیدی بود که بر اساس آن آمریکا بتواند هویت درونی خود را بازسازی نماید. تحقق چنین هدفی جز با گفتمان ژئوپلیتیکی دشمن



سازی امکان‌پذیر نبود. به این ترتیب، بسیاری از نخبگان آمریکایی بر ضرورت وجود دشمن تأکید داشتند. این امر، در روند حوادث ۱۱ سپتامبر ایجاد و گسترش یافت. همچنین در این زمینه هویت اسلامی و مذهبی جغرافیای خاورمیانه در جهت منافع گروه‌های قدرتمند غربی تحریف و مورد تهمت تروریستی واقع شد.

شایان‌ذکر است، آمریکا بعد از حملات تروریستی به برج‌های دوقلوی نیویورک سیتی در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، این حادثه را به عنوان خطری جهانی ترسیم کرد و تلاش نمود آن را تهدیدی برای همه کشورها و ثبات بین‌المللی قلمداد کند. در این راستا آمریکا موفق شد بیش از یکصد کشور را در تلاش جهانی برای همکاری اطلاعاتی، اجرای قوانین ضد تروریسم، محدود کردن منابع مالی تروریست‌ها و ائتلاف نظامی علیه آن‌ها را هماهنگ کرده و از طریق بعد جهانی دادن به خطری که ارزش‌ها و منافع آمریکا را تهدید کرده است، استراتژی احاله مسئولیت جهانی جهت کم هزینه‌تر کردن مبارزه با تروریسم را در سیاست خارجی خود پی‌گیری کرده است. بنابراین، آمریکا با گفتمان تروریسم، در پی هویت‌سازی ژئوپلیتیکی نوینی بود که نشان می‌داد آمریکا به دنبال ساختار جدیدی در نظام ژئوپلیتیک جهانی است تا خودمحور یک طرف واقع شده و دیگران را حول محور خود گرد آورد. هرچند به نظر می‌رسد گفتمان تک‌محوری آمریکا از تروریسم که اغلب هم هویت دینی مسلمانان را در برمی‌گیرد همراهان جدی را در جهان و منطقه خاورمیانه نیافته است. زیرا تعریف واحدی از تروریسم و گروه‌های تروریستی مورد توافق وجود نداشته و همچنین هریک از کشورهای منطقه‌ای و جهانی نمی‌خواهند منافع و سیاست خود را با سیاست آمریکا گره زنند. به همین دلیل است که کشوری چون ایران به علت عدم اعتماد نسبت به سیاست‌های آمریکا و توجه به منافع و امنیت ملی خود، تمایلی به ایجاد ائتلاف فراگیر جهانی جهت مقابله با تروریسم منطقه‌ای و جهانی ندارد. به عبارتی متغیر بودن ویژگی‌ها و تعاریف گفتمان ژئوپلیتیکی تروریستی و وابسته بودن این گفتمان و تعاریف به قدرت‌های جهانی و غربی، سبب شده است تا تعاریف تروریسم به منافع و سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ وابسته باشد. همچنان که کشورهای مخالف گفتمان غربی تروریستی در قالب معنایی مختلف از جمله محور شیطانی و غیره با برچسب تروریستی بودن مواجه می‌شوند

شواهد موجود نشان می‌دهد که تروریسم به‌عنوان نمادی از گفتمان سیاسی و امنیتی



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهش‌های بای جهان اسلام

۱۷۸

سال پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۴

محسوب می‌شود. برای آنکه هرگونه رویارویی سیاسی و استراتژیک توجیه شود، قالب‌های گفتمانی برای تبیین تعارض تولید می‌گردد. براین اساس در تحلیل مفهوم تروریسم در نگاه دو بازیگر ایرانی و آمریکایی باید به این مسأله دقت کافی داشت که در نگاه ایرانی به تروریسم الگوهای دوستی و دشمنی و غیریت‌سازانه، منفعت محوری و تلاش برای ایجاد گفتمان ژئوپلیتیکی و غیرستیزی برای تأمین امنیت هستی‌شناختی خود، آنگونه که در نگاه بازیگر آمریکایی مفصل‌بندی شده، جایگاهی ندارد. براین اساس مشاهده می‌شود که درک این دو از تروریسم با فضاهای گفتمانی و آرمان‌ها و اسطوره‌های حاکم بر فضای جامعه و سیاست خارجی دو کشور ارتباط تنگاتنگ دارد و بدیهی است که در این مورد و برداشت از این مسأله در تقابل با هم قرار گرفته و چه اینکه بازیگر آمریکایی بر اساس، گفتمان غربی و لیبرالیستی خود و نیز تفکر استعلاایی‌اش و همچنین با نگاهی مبتنی بر گفتمان شرق‌شناسانه، بازیگر ایرانی را مورد اتهام قرار دهد و آن را به‌عنوان حامی تروریسم و مروج تروریسم در منطقه خاورمیانه بازنمایی کند.



فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهش‌های یاسی جهان اسلام
جمعية دراسات العالم الإسلامي

فهرست منابع

- ادیب‌زاده، مجید (۱۳۸۷). *زبان، گفتمان و سیاست خارجی*، تهران: نشر اختران.
- بخشایش اردستانی، احمد (۱۳۸۸). «تحلیل گفتمان در بازانديشی اجتماعی»، *فصلنامه سیاست*، مجله دانشکده حقوق و علوم و سیاسی، دوره ۳۹، شماره ۱، بهار.
- پورسعید، فرزاد (۱۳۸۳). «فرآیند مشروعیت‌یابی در نظام جمهوری اسلامی». *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال هفتم، شماره چهارم، زمستان.
- پیشگاهی فرد، زهرا، زارعی، بهادر (۱۳۸۵). «تأثیر نظم ژئوپلیتیکی اسلام بر سیاست خارجی ایران»، *فصلنامه پژوهش‌های جغرافیایی*، شماره ۶۱، پاییز.
- توکلی طرقي، محمد (۱۳۸۲). *تجدد بومی و بازانديشی تاریخی*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۸). «گفتمان عدالت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه معرفت سیاسی*، سال اول، شماره اول، بهار و تابستان.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۶). «نگرشی سازه‌نگارانه به هویت ملی در ایران»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال هشتم، شماره ۳.
- سلیمانی، رضا (۱۳۸۵). *آشفته‌گی معنایی تروریسم در گفتمان علمی و سیاسی*، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۴۱، پاییز.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۱). *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، انتشارات سمت.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۸). *گفتمان عدالت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، معرفت سیاسی، سال اول، شماره اول.
- سعید، ادوارد (۱۳۷۸). *شرق شناسی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- شکوری، ابوالفضل (۱۳۶۱). *فقه سیاسی اسلام*، قم: نشر.
- ضیائی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۷۵). *اسلام و حقوق بین‌الملل*، تهران: نشر گنج دانش.
- ضمیران، محمد (۱۳۸۲). *نیچه پس از هایدگر، دردیا و دلوز*، تهران: انتشارات هرمس.
- عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۶۷). *فقه سیاسی*، جلد سوم، تهران: امیرکبیر.
- قادری، حاتم (۱۳۸۳). *اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران*، تهران: انتشارات سمت.
- فلوری، موريس (۱۳۸۲). *حقوق بین‌الملل؛ ابزاری برای مبارزه با تروریسم*، ترجمه قاسم زمانی، تهران: نشر نی.
- کریمی پاشاکی، سجاد و احمدی دهکاء، فریبرز (۱۳۹۱). *جغرافیای ترور، تهدیدهای تروریسم در جهان معاصر*. رشت: بازرگان.
- لیمن، مایکل و پاتر، گری (۱۳۸۲). «تروریسم به عنوان جرمی سازمان‌یافته» از کتاب *تاریخ تروریسم*، *جامعه‌شناسی، گفتمان و حقوق*. ترجمه وحید بزرگی، ویرایش علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- دردیان، جیمز (۱۳۸۲). *تاریخ تروریسم، جامعه‌شناسی، گفتمان و حقوق*. ترجمه وحید بزرگی. ویرایش علیرضا طیب. تهران: نشر نی.



فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهش‌های بای جهان اسلام

۱۸۰

سال پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۴

سندوز، یوس (۱۳۸۲). «مبارزه علیه تروریسم و حقوق بین‌الملل خطرات و فرصت‌ها»، ترجمه حسن سواری. مجله حقوقی شماره ۲۹. پاییز.

مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۸۷). «تحولات الگویی سیاست خارجی آمریکا بعد از جنگ سرد»، فصلنامه سیاست، دوره ۳۸، شماره ۱، بهار.

فاروتی، فؤاد (۱۳۶۱). سیری در سفرنامه‌ها، تهران: نشر عطایی.

فیرحی، داوود، ضهیری، صمد (۱۳۸۷). «تروریسم، تعریف، تاریخچه و رهیافت‌های موجود در تحلیل پدیده تروریسم»، فصلنامه سیاست، دوره ۳۸، شماره ۳، پاییز.

متقی، ابراهیم و کاظمی، حجت (۱۳۸۶). «سازهانگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه سیاست، دوره ۳۷، شماره ۴.

محمودیان، محمد (۱۳۹۱). «تأثیر اندیشه‌های نوسلفیسم بر روند فکری-ایدئولوژیک القاعده»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال هفتم، شماره سوم، تابستان.

موسوی پور، سیدحسین و دیگران (۱۳۸۹). «فعالیت‌های تروریستی پژاک و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه آفاق/امنیت، سال سوم، شماره ۹، زمستان.

مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۳). «جایگاه روحیه عدالت‌خواهی در هویت ملی ایرانیان»، در داود میرمحمدی، گفتارهایی درباره هویت ملی در ایران، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.

محمدی، منوچهر (۱۳۸۸). «برخورد تمدن‌ها یا برخورد با نظام سلطه»، فصلنامه مطالعات/انقلاب/اسلامی، سال پنجم، شماره ۱۶، بهار.

مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۷۸). روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

متقی، ابراهیم (۱۳۹۲). قالب گفتمان تروریسم در تقابل با جهان اسلام، مجمع جهانی صلح/اسلامی، چهارشنبه، ۲۹ خرداد.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵). «تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر سازهانگاری»، در نسرین مصفا، نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۱). تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

هنری کیسینجر (۱۳۸۷). دیپلماسی، ترجمه فاطمه سلطانی، تهران: انتشارات اطلاعات.

هال، استوارت (۱۳۸۲). غرب و بقیه: گفتمان و قدرت در مجموعه مقالات دولت، فساد و فرصت‌های اجتماعی، ترجمه حسین راغفر، تهران: انتشارات نقش و نگار.

منابع انگلیسی:

Douglas Pratt, (2005) The challenge of Islam: encounters in interfaith dialogue, (Aldershot, Hamp: Burlington, VT: Ashgate Publication.

David Cook,(2005) Understanding Jihad, Berkeley, Loss Angeles: University of California Press.

Dedeogklu, Beril & Bermuda,q.(2003). Triangle: Comparing Official Definitions of Terrorist Activity & quot; Terrorism and Political Violence, Vol.15, No.3 (Autumn 2003).

Huntington,s(1999).”The Lonely SuperPower”. Foreign Affairs.78(2)

Jonathan R. White,(2005),Terrorism and Homeland Security: an Introduction, (Wadsworth Publishing.

J. Derrida, (1982), Difference: Margins of Philosophy, Translated by alan Bass, Chicago: Chicago University Press.

Jorgensen. M and Philip.L.Discourse and luis and theory and method. London: sagepublications.(2002).

Jenkins, Philip.(2003). Images of Terror: what we can and cant know about terrorism, New York: Aldine de Gruyter.

KolKo, Gabriel (2002),” Another Century of war?”New York: New press

Fronk, Justin A (2004),”Busdh on the Couch: Inside the mind of yhe president”, New York: Regan Books.

Schmid, jongma et al,(1988)Political Terrorism:a new guide to actors, authors, Concept, data bases, theories and Literature, AMESTERDAM: North Holland, Transaction Books.

Laclau , E and Mouffe, Ch. Recasting arxism in James martin: Antonio Gramsci. Critical Assesment of leading Political philoso phers Voutledge.(2002)

Leonard Weinberg Ami Pedahzur,(2004) Religious Fundamentalism and Political Extremism, London: Porthand: Frand Cass Publication.

Laclau, E , Mouffe,c.(1985). Hegemony and socialist strategy : Towards a Radical Democratic Politics.London : Verso.

Richard A. Falk, (2003), A dual Reality: Terrorism against state and terrorism by the state in Charles W. Kegley Jr. (Ed), The New Global Terrorism: Characteristics Causes, Controls, Prentice Hall,

Reuter E.B. and W.E. B. DuBois.(1994).” The American Dilemma”.Phylon, Vol5,No.2.

Townsend, Charles.(2002). Terroris: Avery short Interosuction, (Oxford: Oxford university

press.

Myrdal, Gunnar (1962). *An American dilemma; the Negro problem and modern democracy*.

New York, Pantheon books.

Mitzen, Jennifer (2006), "Ontological security in World Politics: State Identity and the Security Dilemma". *European Journal of International Relations*. 12(3).

به این مقاله این گونه استناد کنید:

DOI: 10.21859/priw-050204

عسگریان، عباسقلی؛ صارم، شیراوند؛ نجف‌لوی ترکمان، مجید؛ ادیب سرشکی، میلاد (۱۳۹۴)، «تحلیل گفتمانی نگاه بازیگر آمریکایی و ایرانی به مفهوم تروریسم» فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، س ۵، ش ۲، تابستان ۹۴، صص ۱۴۵-۱۸۳.



فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام